



ساخت سیاسی و اجتماعی دولت‌های بومی فلات ایران و منطقه میان‌رودان

محبوبه کریم دوست بلالمی  کارشناس ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه گیلان

هادی نوری*  استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه گیلان

چکیده

پژوهش پیش‌رو حول محور این مسأله قرار دارد که «چارچوب ساخت و ماهیت حکومت‌های بومی فلات ایران از منظر میزان قدرت و نفوذ بنیادهای اجتماعی آن در ساختار قدرت چگونه است و چه نسبتی با حکومت‌های میان‌رودان دارد؟». هدف، توصیف ساختار قدرت سیاسی و ارتباط آن با گروه‌های اجتماعی در تمدن‌های پیشاآریایی و بین‌النهرین است. چارچوب تحلیل بر مبنای معیار نحوه اعمال قدرت دولت بر جامعه است که شامل دو نوع ساخت قدرت یک‌جانبه (یا افقی) و ساختار قدرت دوجانبه (یا افقی) می‌باشد. روش تحقیق از نوع تطبیقی است که با مقایسه واحدهای اجتماعی کلان به کشف تفاوت‌ها و شباهت‌های بین جوامع می‌پردازد و برای گردآوری داده‌ها از روش اسنادی دست‌اول و دست‌دوم استفاده شده است. نتایج بدست‌آمده حاکی از این است که تمام تمدن‌های بومی فلات ایران از ساختار سیاسی افقی برخوردار بودند و تنها در جیرفت است که می‌توان با وضوح کم از احتمال یک دولت متمرکز سخن گفت. در حوزه بین‌النهرین، تمدن‌های اکد و آشور از ساختار سیاسی عمودی برخوردار بودند و تمدن‌های سومر و بابل در دوره نخست ساختار افقی داشتند که به ساختار عمودی در دوره دوم تغییر ماهیت دادند. نتیجه پژوهش این است که می‌توان از وجود دو سنت سیاسی متفاوت در دو حوزه تمدنی فلات ایران و بین‌النهرین سخن گفت که اولی مبتنی بر تقسیم قدرت و دومی مبتنی بر تمرکز قدرت بود.

واژگان کلیدی: ساختار سیاسی، فلات ایران، بین‌النهرین، تمدن، دولت

بیان مسأله

هنگامی که سخن از تاریخ ایران می‌رود، باید به این نکته توجه داشت که آیا منظور تاریخ مردمانی است که از آغاز تاریخ تاکنون در مرزهای سیاسی ایران امروزی زیسته‌اند یا تاریخ مردمانی است که در جغرافیای ایران امروز یا سرزمین‌های تاریخی ایران بزرگ زیسته‌اند. معمولاً تاریخ ایران را با ورود آریایی‌ها که نام ایران از ایشان گرفته شده است و تشکیل دولت‌ها و سپس امپراتوری‌های بزرگ آریایی می‌شناسیم (محسنی، ۱۳۸۹: ۱۷۸) اما امروز دیگر جای تردید نیست که اقوام بومی ایران قبل از ورود و اسکان آریایی‌ها از زمان‌های بسیار دور در این سرزمین زندگی می‌کرده و صاحب تمدن بوده‌اند. در این خصوص، لویی وان‌دنب‌رگ در *باستان‌شناسی ایران باستان* (۱۹۵۸) می‌نویسد: «اگر دوران‌های مختلف تمدن ایران را از نظر بگذرانیم، از اهمیت تمدن پیش از تاریخ این سرزمین در حیرت فرو می‌رویم» (۱۳۴۸: ۱۲۴) یا جان کرتیس محقق موزه لندن در کتاب *ایران کهن* از وجود تمدنی درخشان در جنوب شرقی ایران حوالی سال ۲۰۰۰ ق.م سخن می‌گوید (۱۳۷۸: ۸) و ریچارد فرای که می‌گوید: «آریاها در هند و ایران غربی در میان مردمی ساکن شدند که تمدنی عالی‌تر داشتند» (۱۳۸۳: ۴۱).

بدین ترتیب، فلات ایران پیش از ورود آریایی‌ها یکی از نخستین مناطق جهان باستان بود که انقلاب نوسنگی در آن رخ داد (یانگ، ۱۳۸۵: ۴). تحول اساسی در حوالی سال ۲۴۰۰ ق.م در فرهنگ شمال شرقی آن چهره نمود که طی آن سفالینه‌های خاکستری و یا خاکستری سیاه، جای انواع دست‌ساخت‌های منقوش را گرفت. غرب ایران نیز در نیمه دوم هزاره دوم در ابتدا بتدریج و سپس بطور ناگهانی تحت تأثیر این فرهنگ قرار گرفت. فشار این تأثیرات به قدری زیاد بود که موجب جابجایی فرهنگی و ورود فرهنگی کاملاً جدید و به احتمال زیاد قوم جدید به منطقه زاگرس شده است (یانگ، ۱۳۸۵: ۸-۷). تاریخ نخستین ورود اقوام آریایی به منطقه زاگرس به زمان عصر آهن اول یعنی ۱۳۰۰ ق.م می‌رسد (همان: ۱۷). آریایی‌ها قبایل گله‌دار بی‌سوارکار دارای کشاورزی جانبی بودند (دیاکونوف، ۱۳۸۷ الف: ۱۰۱) که مهاجرت‌شان به فلات ایران نه به صورت برکنارسازی و نابودی ساکنان بومی، بلکه مهاجرت به شکل آمیختن با ساکنان قبلی بوده است. طوری که هیچ‌گونه تغییر ناگهانی در فرهنگ مادی به‌بار نیآورده است. آمیختگی بتدریج از راه ازدواج‌های متقابل، فرزندخواندگی و گاه از طریق ایجاد روابط اجتماعی

موقتی انجام می‌شد و چون شیوه‌های معیشت در گذر ایام به‌ندرت تغییر می‌کرد موانع سختی برای درهم‌آمیزی قبایل وجود نداشت. در نتیجه، این مهاجرت‌ها نه لشکرکشی‌های پیروزمند فاتحان بلکه حرکات جداگانه مرحله به مرحله گروه‌های کوچک شبانی - کشاورز برای تأمین علف بهاره در طی نسل‌های متعدد بوده است (همان: ۱۱۵-۱۰۰).

با این همه، ورود آریایی‌ها به فلات ایران و پیوند آنها با تمدن‌های بومی این منطقه آغازگر دوره جدیدی در تاریخ ایران بنام ایران باستان گردید. گرچه کمی اطلاعات باستان‌شناختی و انسان‌شناختی، به‌تعبیر جورج کامرون موجب طرح نظرات بی‌شماری درباره مردم ساکن ایران در سپیده دم تاریخ مکتوب شده است (کامرون، ۱۳۶۵: ۱۶)، این نکته نیز اهمیت دارد که میراث بومیان فلات برای نسل‌های بعدی ایرانیان و دولت‌های آن‌زمان چه بوده است؟ یکی از این مسائل، بازشناسی رابطه حکومت و جامعه بر مبنای اهمیت قدرت اجتماع و ماهیت نظم قبایلی اجتماعی آن‌زمان است. به‌عبارتی، ماهیت مناسبات سیاسی اجتماعی حکومت از منظر جامعه‌شناختی و تأثیر پایگاه‌های اجتماعی قدرت سیاسی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

بر اساس این تحلیل، تحقیق حول محور این پرسش قرار دارد که «چارچوب ساخت و ماهیت حکومت‌های بومی فلات ایران از منظر میزان قدرت و نفوذ بنیادهای اجتماعی آن در ساختار قدرت چگونه است و چه نسبتی با حکومت‌های میان‌رودان دارد؟». آیا دولت‌های بومی فلات ایران از تمرکز قدرت برخوردار بودند یا نوعی تکثر قدرت وجود داشت؟ و آیا همان نوع رابطه ساخت‌های سیاسی و اجتماعی در تمدن‌های بومی فلات ایران نزد همسایگان بین‌النهرین هم جاری بوده است؟

ضرورت وجود دولت در زندگی اجتماعی بشر و اهمیت مطالعه دولت در ایران پیش‌آریایی به‌دلیل وجود تاریخ کهن فلات ایران بر ضرورت بررسی و مقایسه تمدن‌های بومی فلات ایران با تمدن‌های میان‌رودان می‌افزاید. باستان‌شناسانی مانند گیرشمن بر این عقیده هستند که در زمان ایجاد اجتماعات مدنی در بین‌النهرین، «در ایران چیزی قابل مقایسه با آن بوجود نیامد» و وضع طبیعی خشن و ناهموار فلات ایران باعث شد ایران قرن‌ها در مرحله ماقبل تاریخی باقی ماند. تنها استثنا دشت شوش در امتداد طبیعی بین‌النهرین بود که آن هم با بهره‌گیری از مزایای مشابه دشت بین‌النهرین مرکزی در

زندگی مدنی ایجاد کرد (گیرشمن، ۱۳۷۴: ۲۷). در اظهارنظری دیگر از یک منشی بابلی آن عهد نیز عالم تمدن به دامنه‌های زاگرس خاتمه می‌یابد، البته به استثنای عیلام (Barton, 1929: 218; Scheil, 1929: 230). این برداشت‌ها در حالی عنوان می‌شود که محققان دیگری مانند *آندره پارو* معتقدند در دوره عبید، شوش به مرکز مهم سفالگری تبدیل شد و هزاران قطعه سفال بدست آمده در اثر کاوش‌های ژ. *دمورگان* نشان می‌دهد هیچ مرکز سفالگری در شرق قدیم نمی‌توانسته با شوش رقابت کند (پارو، ۱۳۹۸: ۹۵). مقایسه دو حوزه تمدنی فلات ایران و بین‌النهرین تلاشی در پاسخ به این گونه مسائل است. هدف تحقیق، بررسی نوع رابطه ساخت‌های سیاسی و اجتماعی در تمدن‌های پیشاآریایی و بین‌النهرین است.

پیشینه پژوهش

محور اصلی مقاله «بررسی ساخت‌های سیاسی و اجتماعی در تمدن‌های بومی فلات ایران و تمدن‌های بین‌النهرین» است. تحقیقات زیادی در باب فرهنگ و تمدن بومیان پیشاآریایی و بین‌النهرین انجام گرفته اما کمتر از منظر موضوع این پژوهش مورد توجه بوده است. ادبیات موجود در دو حوزه منابع دست اول و دسته دوم قابل طبقه‌بندی است. از جمله منابع دست‌اول باید به اسناد باستان بین‌النهرین (۱۹۹۶) گرایسون، اسناد باستان آشوری و بابلی (۱۹۲۶) لاکنیل، اسناد و استدلال‌ها (۱۹۲۹) شیل، اسناد حقوقی و تجاری بابلی (۱۹۰۹) آرنو پوبل، کتیبه‌های سلطنتی سومر و اکد (۱۹۲۹) بارتون، کتیبه‌های کهن بابلی (۱۸۹۳) هیلپرشت، نامه‌های نمرود (۱۹۵۸) ساگس، فهرست پادشاهان سومری (۱۹۳۹) جاکوبسن، کتیبه سرپل ذهاب (۱۹۷۳) ادزارد، کتیبه نرام سین (۱۹۱۹) بویسیر رجوع کرد. همچنین کتیبه‌های پادشاهان آشوری نیز در دسترس قرار دارند (Grayson, Frame, 1999; Tadmor, 1994 Leichty, 2011; and Novotny, 2012; فریم، ۱۳۸۵).

در خصوص منابع دست‌دوم بین‌النهرین می‌توان به بین‌النهرین و ایران در دوران باستان: کشمکش و تقابل ۳۵۰۰-۱۶۰۰ ق.م. نوشته گزارشی از سمینار یادواره ولادیمیر لوکوئین با ویراستاری جان کرتیس (۱۳۹۷) اشاره کرد که به مقایسه روابط، مهرها و نگارش دو حوزه تمدنی می‌پردازد. تاریخ و تمدن بین‌النهرین (۱۳۹۲) اثر یوسف مجیدزاده، الواح سومری (۱۳۸۳) اثر سومرشناس معروف سیموئل کرامر، سومر و سومریان (۱۳۸۳) هریت

کرافورد و سومر و اکد (۱۳۹۸) اندره پارو به بررسی جنبه‌های مختلف جامعه سومری و اکدی می‌پردازند. الواح بابل (۱۳۷۵) ادوارد شی‌یرا، تاریخ بابل (۱۳۸۶) لئوناردو کینگ در کنار بابلیان (۲۰۰۰) سگس و تاریخ جهان باستان کمبریج (آشور) (۱۳۹۰) اثر سیدنی اسمیت، امپراتوری آشور (۱۳۸۲) از دان ناردو و نیز اثر پارپولا (۱۹۷۰) به تحلیل تمدن بابل و آشور می‌پردازند.

تمدن‌های فلات ایران با اثر شناخته‌شده «ایران در سینه دم تاریخ» (۱۳۶۵) جورج کامرون مورد بررسی قرار می‌گیرند که نخستین بار در سال ۱۹۳۶ م. منتشر شد. رومن گیرشمن در کتاب «ایران از آغاز تا اسلام» (۱۳۷۴)؛ یک دوره گذار و در عین حال همراه با تأمل راجع به گذشته باستانی ایران از دیرترین ایام (پیش از تاریخ) تا سقوط سلسله ساسانی را در برمی‌گیرد. «باستان‌شناسی ایران باستان» به قلم لویی وان‌دنبورگ بلژیکی و حاوی اطلاعات مربوط به کاوش‌های باستان‌شناسی در ایران تا زمان تالیف کتاب یعنی سال ۱۹۵۸ است. پی‌یر آمیه در مقاله «عصر روابط ایران و بین‌النهرین، ۳۵۰۰ تا ۱۶۰۰ ق.م.» (۱۹۹۳)؛ تحقیق خود را با این پرسش آغاز می‌کند: چگونه می‌توان گسستگی‌های بین دوره‌های مختلف پیش از تاریخ در دشت شوشان و ایلام را توجیه کرد؟ همچنین دیاکونوف در تاریخ ایران دوره ماد (۱۳۷۴)، زادوک (۱۹۹۴)، کلنگل (۱۹۶۵)، شیرین بهزادی (۱۳۷۳) و لا‌با (۱۳۹۱) نیز به تمدن‌های حاشیه زاگرس می‌پردازند.

تمدن جیرفت با کاوش‌های یوسف مجیدزاده (۱۳۸۲)، شهداد با تحقیقات علی حاکمی (۱۳۵۱، ۱۳۸۵) و سیلک با حفاری‌های رومن گیرشمن (۱۳۷۹) شناخته می‌شوند. سید سجادی (۱۳۸۰، ۱۳۸۶) و عباس علیزاده (۱۳۹۱) در خصوص تمدن جیرفت، عزت‌الله نگهبان (۱۳۶۸، ۱۳۷۳) در مورد مارلیک و کاظم ملازاده (۱۳۸۳، ۱۳۸۷) درباره تمدن ماناها، تحقیقات باستان‌شناختی مشخص انجام داده‌اند. همچنین دنیای گمشده عیلام (۱۳۸۳) والتر هینتس، تاریخ عیلام (۱۳۸۹) پی‌یر آمیه، باستان‌شناسی عیلام (۱۳۸۵) دانیل پاتس، «عیلام» (۱۳۸۶) ایلیا گرشویچ، تاریخ و تمدن ایلام (۱۳۸۶) یوسف مجیدزاده و تاریخ عیلام کمبریج (۱۳۹۲) رنه لا‌با از جمله آثاری هستند که اختصاصی به دولت‌های فلات ایران می‌پردازند.

در کنار این پژوهش‌های دست‌اول می‌توان به مقاله «ارتباط سیاسی - اقتصادی تمدن‌های ایلام و بین‌النهرین در ادوار قبل از میلاد» (۱۳۸۰) حبیب‌الله محمودیان، «ظهور نگارش در بین‌النهرین و ایران» (۱۹۹۳) هنس یورگ نیسن، «پیدایش نهادهای پیش‌حکومتی در فلات مرکزی ایران با خان‌سالارهای آغاز ایلامی در تپه سفالین پیشوا» (۱۳۹۱) مرتضی حصارى و روح‌الله یوسفی زشک، «تکوین نظام اداری در تاریخ ایران و بین‌النهرین» (۱۳۸۶) ابراهیم حلاجیان، «تاریخ روابط سیاسی میان ایلام و آشور» (۱۳۹۱) روشنک ماسوری و «بررسی زمینه‌ای تأثیر فرهنگ و تمدن ایلام و بین‌النهرین بر یکدیگر» (۱۳۹۳) سیده ایلناز امامی نیز اشاره کرد.

مقاله از این جهت با آثار پیش‌گفته متمایز است که عمدتاً تحقیقات پیشین به بررسی جداگانه این تمدن‌ها پرداخته یا مقایسه را در سطح منفرد انجام داده‌اند. این پژوهش به مقایسه تمدن‌های بومی پیش‌آریایی و تمدن‌های بین‌النهرین از زاویه رابطه ساخت‌های سیاسی و اجتماعی در این تمدن‌ها می‌پردازد و از سطح مطالعه آثار هنری و فرهنگی فراتر می‌رود. این امر از منظر جامعه‌شناسی تاریخی صورت می‌گیرد که در آن تلاش می‌شود از غرق شدن در داده‌های تاریخی پرهیز شود. جامعه‌شناسی تاریخی این امکان را می‌دهد که جوامع مختلف طبقه‌بندی و نشان داده شود که یک تمدن در عین خاص بودن می‌تواند با کشورهای دیگر، تجربه تاریخی مشترک داشته باشد.

چارچوب نظری

محققان تکامل‌گرا بر اساس تحقیقات باستان‌شناختی و قوم‌شناختی، خط‌سیر جوامع را از ساده‌ترین تا پیچیده‌ترین شکل آن بازسازی کرده‌اند. *المان سرویس*، انسان‌شناس امریکایی، ساختار سیاسی جوامع انسانی را به چهار مرحله تقسیم می‌کند: گروه، قبیله، خان‌سالار^۱ و دولت (Service, 1962). «گروه» متشکل از خانواده گسترده است که به شکار حیوانات وحشی و گردآوری گیاهان می‌پردازد. در چنین جامعه‌ای هیچ‌کس مدعی برخورداری از سهم بیشتر ثروت نیست و نمی‌تواند دیگر اعضای گروه را به کاری وادارد. «قبیله» به واحد اجتماعی بزرگتر اشاره دارد شامل تعدادی خانواده که با همدیگر

1. Chiefdom.

ارتباط خویشاوندی دارند (Demarrais, 2005). قبایل، رهبری غیررسمی بنام «مرد بزرگ» دارند که تأثیر سیاسی آن به ابتکار عمل خودش باز می‌گردد (Sahlins, 1963). شکل بعدی جامعه، خان‌سالار است که به‌عنوان یک واحد سیاسی اجتماعی مشخصاتی مانند کنترل منابع در دست خان، یکپارچگی چند سکونت‌گاه با قدرت مرکزی و مقام موروثی دارد. خان نقش دائمی در هماهنگ کردن فعالیت‌های جامعه دارد. سلسله‌مراتب اجتماعی بر دسترسی نابرابر کالاها و منابع تولید استوار است، اما ثروت شخصی معنادار نیست (Service, 1962). مرحله چهارم، جوامع دارای دولت (State) است. دولت‌های آغازین جمعیت بیشتری نسبت به جوامع قبلی داشتند، دارای نهادهای رسمی تری هستند، ابزارهایی برای اجرای قوانین و گردآوری و ثبت مالیات‌ها در اختیار دارند و فاصله بین طبقه ممتاز و مردم عادی بیشتر از خان‌سالار است (Flannery, 1998).

این تحقیق به دولت‌های باستان محدود می‌پردازد. پژوهشگران تعاریف مختلفی درباره دولت ارائه کرده‌اند، اما در کل جوامع دولت‌مدار، جوامعی با تشکیلات متمرکز مشکل از نخبگان مذهبی و سیاسی هستند که قدرت اقتصادی و سیاسی را در دست دارند و اقداماتی نظیر تدوین قوانین و اجرای آن‌ها، سربازگیری و اخذ مالیات در آنها جریان دارد (عبدی و گنجی، ۱۳۹۶: ۳۴).

طبقه‌بندی سرویس به دلیل محدودیت و یکنواختی از سوی برخی محققان مورد انتقاد قرار گرفت و آنها را به ارائه طبقه‌بندی‌های جدید واداشت. برای نمونه، طبقه‌بندی سه‌مرحله‌ای فرید (Fried, 1967) بر اساس روابط سیاسی (جامعه مساوات‌گرا، رتبه‌ای و طبقاتی) و طبقه‌بندی جانسون و ارل (Johnson & Earl, 2000) بر اساس تنوع محیطی، فرهنگی و اجتماعی (گروه در سطح خانواده، محله و واحد سیاسی منطقه‌ای) که در آن به زمان یا جهت تغییر توجه نمی‌شود.

از طرف دیگر، ساختار سیاسی - اجتماعی هر جامعه‌ای دارای سلسله‌مراتب است. در این خصوص، برخی پژوهشگران از دو نوع سلسله‌مراتب عمودی و افقی سخن گفته‌اند. اصطلاح سلسله‌مراتب افقی حدود نیم قرن پیش توسط وارن مک‌کالا متخصص عصب‌شناسی و سایبرنتیک به کار برده شد (McCulloch, 1945). او نشان داد که ذهن انسان با همه پیچیدگی‌ها و نظم درونی، دارای سلسله‌مراتب عمودی نیست اما در شناخت یک جامعه پیچیده، بیشتر تمایل به ساختار سلسله‌مراتب عمودی دارد تا افقی که مرتبط با

تقسیم کار است. اگر تقسیم کار در یک جامعه پیش از شکل‌گیری مرکز قدرت (خانواده سلطنتی) گسترش یابد، می‌تواند با ادغام منابع مختلف قدرت، گسترش بیشتری پیدا کند و ساختار چنین جوامعی فقط با گسترش سلسله‌مراتب افقی به حیات خود ادامه دهد. اگر این ساختار برابری طلب و همکاری‌جو بتواند ایدئولوژی مناسب خودش را گسترش دهد آن وقت است که فضای اجتماعی اندکی برای رشد پادشاهی باقی می‌ماند (Maisels, 2010: 80).

بر این اساس، مبنای تحلیل دولت‌های فلات ایران و میان‌رودان، بازشناسی رابطه دولت و جامعه بر مبنای اهمیت قدرت اجتماع و بررسی تأثیر پایگاه‌های اجتماعی قدرت سیاسی است. دو معیار جهت تحلیل نظام‌های سیاسی بر مبنای رابطه میان دولت و جامعه مورد نظر است. یکی؛ نحوه اعمال قدرت دولت بر جامعه که ساخت قدرت را تشکیل می‌دهد و دوم، میزان اعمال قدرت دولت بر جامعه و یا تلاش برای ایجاد تغییرات اجتماعی و اقتصادی. بر مبنای معیار اول می‌توان به دو نوع ساخت قدرت دست یافت: یک، ساختار قدرت یک‌جانبه (یا افقی) و دوم، ساختار قدرت دوجانبه (یا افقی). در ساخت قدرت افقی، قدرت سیاسی مشروعیت خود را از منابعی غیر از جامعه (مردم) بدست می‌آورد و در نتیجه نهادهایی برای مشارکت گروه‌های اجتماعی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی وجود ندارد مانند حکومت‌های الیگارشی، استبدادی یا توتالیتر. در ساخت قدرت افقی، منبع مشروعیت قدرت سیاسی به نوعی از جامعه نشأت می‌گیرد و در نتیجه نهادهایی برای مشارکت دست‌کم بخش‌هایی از جامعه در سیاست وجود دارد (بشیریه، ۱۳۷۴: ۲۹۹-۲۹۸). چارچوب تحلیلی پژوهش برای بررسی دولت‌های بومی فلات ایران و میان‌رودان بر مبنای این دو نوع ساختار قدرت عمودی و افقی قرار دارد.

روش پژوهش

روش تحقیق از نوع تطبیقی است که در معنایی محدود و برای اشاره به مقایسه واحدهای کلان اجتماعی بکار گرفته می‌شود که علاقه‌مند تفاوت‌ها و شباهت‌های بین جوامع است (ریگین، ۱۳۸۸: ۱۳۱). مقایسه را می‌توان برای تعمیم آزمون نظریه و یا نشان دادن منحصربه‌فردی یک پدیده یا رویداد بکار گرفت (اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۴۹۹). مقایسه در تحقیق، از نوع دوم است. در رویکرد تطبیقی، شخص محقق به سراغ نمونه‌های اندکی

می‌رود که حادثه مطلوب را به درجات مختلف واجدند و سپس می‌کوشد تا فرآیندهای مولد نتایج متفاوت را مشخص و متمایز سازد. این روش مقتضی تحقیقی تفصیلی در یکایک نمونه‌هاست و به فرضیه‌ای محتاج است که دینامیسم علی آن نمونه‌ها را تبیین کند (لیتل، ۱۳۷۳: ۴۴۴).

با توجه به ماهیت تاریخی موضوع تحقیق، از روش اسنادی برای گردآوری داده‌ها در این پژوهش استفاده می‌شود که متشکل از اسناد مکتوب دست اول و دست دوم است. اسناد و مدارک آرشیوی اعم از روزنامه‌ها و مجلات و اسناد دست‌اول مانند سنگ‌نبشته‌ها و کتیبه‌ها و سالنامه‌ها در کنار متون تاریخی نمونه‌های این اسناد هستند. سه تکنیک مهم برای تحلیل داده‌ها وجود دارد: تطبیق الگو، ارائه تبیین و تحلیل رشته زمانی. از میان این سه شیوه، در این پژوهش از شیوه تطبیق الگو استفاده می‌شود که در آن یک الگوی مبتنی بر تجربه با یک یا چند الگوی پیش‌بینی شده مقایسه می‌شود. اگر الگوهای نظری و تجربی با هم تطبیق کردند نتایج می‌توانند به تحکیم اعتبار درونی مطالعه کمک کنند (یین، ۱۳۷۶: ۱۶۷).

یافته‌های پژوهش

در این بخش ابتدا تمدن‌های پیشاآریایی و سپس تمدن‌های بین‌النهرین و نظام سیاسی آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد تا در پایان مشخص می‌گردد که دولت در تمدن‌های مورد بررسی منطبق با کدام یک از مدل‌های ساختار قدرت عمودی یا افقی است.

۱. دولت در تمدن‌های بومی فلات ایران

ایران از هزاره سوم ق.م در زندگی ملت‌های آسیای غربی اهمیت یافت. پادشاهی‌های بین‌النهرین در روند توسعه خود با نیاز روزافزون به مواد اولیه برای ابنیه، امور عمومی، اسلحه و اشیای هنری مواجه بودند. لذا ایران بر اثر نزدیکی و نیز ثروت معدنی خود به مرکزی برای جلب توجه قدرت‌های منطقه تبدیل شد (گیرشمن، ۱۳۷۴: ۴۵). در مقابل، سنگ در بین‌النهرین بندرت دیده می‌شود و فقط یک نوع سنگ‌های گچی در شمال آن ناحیه وجود دارد که به قدری سست و قابل انحلال در آب و رطوبت بود که هر مجسمه یا کتیبه ساخته شده از آن در اندک زمانی نابود می‌شود؛ همین سنگ گچی در نواحی

جنوب نایاب است. در کتاب مقدس هم خبری هست که سندی متقن درباره جایگزینی «آجر بجای سنگ و قیر بجای گچ» می‌دهد (شی‌یرا، ۱۳۷۵: ۹).

در چنین شرایطی، دولت‌های میان‌رودان در سفرهای جنگی خود علیه ایران طی هزاره سوم ق.م دو هدف داشته‌اند: نخست، هدف سیاسی جلوگیری از هرگونه تشکیل دولت منظم و الحاق نواحی مجاور مرزی؛ دوم، هدف اقتصادی انتقال ثروت‌های ایران به مراکز بابل (گیرشمن، ۱۳۷۴: ۴۶؛ هیتس، ۱۳۸۳: ۶۰). برای مثال، وقتی ریموش پسر سارگن اکدی به عیلام حمله برد بخشی از غنایمیش از شوش را به معبد خدایان اختصاص داد که از جمله آن ۱۵ کیلو طلا، ۱۸۰۰ کیلو مس و ۶ برده زن و مرد برای معبد خداوند انلیل بوده است (Barton, 1929: 124) یا سو-شین سومری اور سوم در حمله به عیلام و کوه‌های زاگرس غنایمی مانند مس، قلع و مفرغ برای معبد خدایان نیپور برد (Edzard, 1959: 60). مواجهه متعدد و دائمی دولت‌های بین‌النهرین و فلات ایران در متن این زمینه قابل بررسی است.

۱-۱. جیرفت

منطقه جیرفت در جنوب شرقی ایران با توجه به سرمایه‌ها و مجسمه‌های یادبودی در حدود ۲۸۸۰ تا ۲۲۰۰ ق.م میلاد تاریخ‌یابی می‌شود (Majidzadeh, 2011: 770). یوسف مجیدزاده سرپرست هیات باستان‌شناسی جیرفت در سال ۱۳۵۵ ه.ش برای نخستین‌بار نظریه وجود سرزمین آرت را در کرمان امروزی مطرح کرد و آن را بزرگ‌ترین شهر در چنین تاریخ کهنی دانست و دژ بالای سکوی مصنوعی روی تپه باستانی را قدیمی‌ترین زیگورات شناخته شده و نیای زیگورات‌های میان‌رودان عنوان نمود (مجیدزاده، ۱۳۸۲: ۲۰۳). والا این بنا را همانند نقش مایه‌های بناهای به‌دست آمده از دوره مفرغ در موندیگات پاکستان، آلتین تپه در آسیای مرکزی و تورنگ تپه در شمال ایران می‌دانند (Vallat, 2003: 92, 95).

همچنین لوح سنگی مربوط به خط تمدن جیرفت از نظر مجیدزاده ۵۰۰ سال کهن‌تر از قدیمی‌ترین خط ایلامی نوشتاری شناخته شده در ایلام و متفاوت با خط سومری است. خط کشف شده در جیرفت با توجه به جدید بودن آن به چیزی حدود چهل سال زمان برای خوانده شدن توسط کارشناسان مختلف دنیا نیاز دارد (شادجو، ۱۳۸۶: ۱۷). این امر

شناخت ساختار سیاسی در تمدن جیرفت را با مشکل مواجه می‌کند چرا که خط زمینه، بازیابی ساختارهای یک جامعه است. با این همه حتی اگر ثابت شود که جیرفت ارته نیست، جیرفت به‌عنوان راهنمای مؤثری برای درک بهتر عصری است که خط، برای اولین بار در آن جوانه زد و بازرگانان ادویه‌جات و حبوبات، طلا و لاجورد را از سند به نیل منتقل می‌کرده‌اند (کاوینگتون، ۱۳۸۶: ۳۹).

افزون بر این، بیش از ۲۵۰ مهر کشف شده در جیرفت حکایت از آن دارد که مهرهای هر فرهنگ و منطقه سبک خاصی دارد و با توجه به وجود مهرهای مختلف کشورهای گوناگون در این مجموعه می‌توان گفت که جیرفت چهارراه تجاری اقتصادی در هزاره سوم ق.م بوده است. چشم درخشان و مرصع کاری روی برخی قطعات سنگ صابونی این منطقه نیز که در دورتادور ظروف حیوانات در هم تنیده حک شده نیازمند محاسبات پیچیده برای کنارهم قرار دادن آنها بوده است (مجیدزاده، ۱۳۸۲: ۱۲). این مهرهای تجاری و وجود روابط اقتصادی گسترده در کنار وجود خط و بناهای عظیمی مانند زیگورات می‌تواند نمایانگر وجود یک ساختار سیاسی متمرکز در تمدن جیرفت باشد.

۲-۱. شهاد

علی حاکمی، سرپرست باستان‌شناسی شهاد، در دهه ۱۳۵۰ از تمدن شهاد با نام قدیم «خبیص» به‌عنوان یکی از مراکز مهم شهری متعلق به عصر مفرغ در حاشیه غربی بیابان لوت یاد می‌کند (حاکمی، ۱۳۸۵) که از هزاران سال قبل بزرگترین ناحیه جهت تمرکز جمعیت محسوب می‌شد (حاکمی، ۱۳۵۱: ۷۶). لمبرگ کارلوسکی و هیبرت از شهاد به‌عنوان یک شهر مهم یاد می‌کنند که روند اقتصادی و سیاسی منطقه پیرامونش را کنترل می‌کرده است (Hiebert & Lamberg-Karlovsky, 1992). اما در پایان هزاره سوم پ.م یک تحول اساسی در سیستم استقرار دشت لوت رخ داد. در این زمان مراکز شهری منطقه رو به افول گذاشته و از بین می‌روند و شمار استقرارها از ۱۲ محوطه در هزاره سوم پ.م به دو محوطه بسیار کوچک در هزاره دوم پ.م می‌رسد. اگرچه داده‌های سفالی نشان از تداوم استقرار در شهر شهاد پس از این دوران دارد، این دوره را می‌توان زمان پس از فروپاشی شهرنشینی جنوب شرقی ایران و شهر شهاد قلمداد کرد (اسکندری و دیگران، ۱۳۹۷: ۷۱).

در نتیجه کاوش در گورستان محوطه شهداد، تعداد ۳۸۳ گور و بالغ بر چهار هزار اشیای تدفینی شناسایی شد. حاکی تاریخ ۲۷۵۰-۱۵۰۰ ق.م را برای گورستان‌های A، B و C پیشنهاد داده است (Hakemi, 1997: 47). با کشف گورستان شهداد مشخص گردید که ساکنان شهداد از افراد بزرگ و سرشناس خود از جمله حکمرانان و کاهنان، مجسمه‌هایی می‌ساختند و پس از فوت آن‌ها در هنگام تدفین آن را با اشیای دیگر در گور جای می‌دادند. در بین مجسمه‌ها، تعداد زیادی مجسمه زن در حالت مدد جستن از خدایان نگهبان وجود دارد که حاکی از امکان رسیدن زنان به درجات بالای اداری و مذهبی در شهداد است (ماهری، ۱۳۷۹: ۲۱۷؛ کابلی، ۱۳۶۹: ۲۱۶).

ساخت مجسمه از افراد بزرگ و حکمرانان، کاهنان و حتی زنان نشان می‌دهد که آنها در حکومت نقش مهمی داشته‌اند. از طرفی حضور یک زن در درفش مشهور شهداد در کنار شخص شاه که در آن مرد نشسته بر صندلی دستی به کمر و دستی بسوی زنی دراز کرده که آن زن نیز گویا مهم است (حاکی، ۱۳۵۱: ۸۱)، می‌تواند بیانگر این باشد که شاه در تصمیمات و اداره حکومت به تنهایی عمل نمی‌کرده است. زنان تا آن اندازه اهمیت یافته بودند که برای خود مجسمه‌های مخصوص داشتند. امری که نمایانگر وجود طبقات اجتماعی، ساختار اجتماعی شکل‌یافته و دوجانبه بودن رابطه اقشار جامعه در کنار حکمران است و تحلیل‌گر را به سمت وجود یک ساختار سیاسی افقی سوق می‌دهد.

۳-۱. سیلک

قدیمی‌ترین محل سکونت بشری در دشت متعلق به سیلک کاشان در حدود هزاره پنجم ق.م است (گیرشمن، ۱۳۷۴: ۱۲). گیرشمن مسئول حفاری‌های تپه سیلک کاشان معتقد است که در دوره چهارم تمدن قدیمی دوره‌های قبلی «جای خود را به تمدن جدیدی داد که بر اساس همه شواهد، از جنوب غربی آمده است» (گیرشمن، ۱۳۷۹: ۸۴). او نوع حکومت سیلک را مانند تمدن‌های آن عصر به شکل پادشاهی معرفی می‌کند چون با توجه به تشابه ظروف به دست آمده از این لایه، ارتباط اقتصادی میان تمدن سیلک چهارم، شوش و بین‌النهرین برقرار بوده است (گیرشمن، ۱۳۷۹: ۸۵). با این همه، تکامل سیلک دوم بدون تأثیرپذیری زیاد از فرهنگ‌های همزمان خود صورت گرفته و این مرحله، تنها مرحله‌ای عادی از پیشرفت انسانی بوده است (گیرشمن، ۱۳۷۹: ۸۰).

طبق تحقیقات جدید در مزارهای قدیمی سیلک، مسلم شده است که مردم آن زمان شامل دو طبقه بوده‌اند: نخست، طبقه اشراف و درباریان و سپاهیان که همراه جسد آنها اشیای قیمتی بسیار دیده می‌شود؛ دوم طبقه دهقانان و روستاییان و پیشه‌وران و شاید بومیان آن سرزمین که گورهای آنها محقر و بدون بام شیب‌دار و دربردارنده اشیایی ساخته شده از مفرغ است (پرویز، ۱۳۹۰: ۳۳). وضع سیاسی نیز مبتنی بر دسته‌بندی خانواده و شورای ریش‌سفیدان بود. اندیشه اعطای قدرت به یک فرد، یک رئیس که بعدها مبدل به شاه شد تا مدتی بعد در سرزمین‌های ایران تحقق نیافت (گیرشمن، ۱۳۷۴: ۲۷). مدارک اندک موجود، امکان تحلیل دقیق ساختار سیاسی سیلک را دشوار می‌سازد. لذا تنها می‌توان گفت که کشفیات گورستان‌های این منطقه نمایانگر وجود طبقات است و این طبقات نه تنها دارای استقلال هستند بلکه قدرت شاه را نیز محدود می‌کنند. این امر امکان وجود ساختار سیاسی افقی را محتمل‌تر می‌سازد.

۴-۱. شهر سوخته

شهر سوخته مهم‌ترین محوطه باستانی سیستان است که در کنار دلتای رود هیرمند روی تپه‌های تراس مرمرود واقع شده است (Sajjadi, 2003: 21). آثار بدست آمده از بخش مسکونی نشان‌دهنده نوعی نظم و ترتیب در تقسیم‌بندی ساختمان‌ها و واحدهای مسکونی است که خیابان‌ها و کوچه‌ها آنها را از هم جدا می‌کنند (Tosi, 1976). شهر سوخته دارای تشکیلات منظم بوده و طی هزاره سوم ق.م دارای یک نظام مرتب و منظم آبرسانی و تخلیه فاضلاب بوده است. شهر دارای تقسیماتی چون محلات مسکونی، محلات بناهای یادمانی است که عموماً بناهای عام‌المنفعه یا انبارهای عمومی در آنجا قرار داشت. هر چند توزی هیچ نشانه‌ای از انبارهای بزرگ شهری در شهر سوخته بدست نیاورد، اما بعدتر در کاوش‌های سیدسجادی در لایه A یعنی لایه سطحی بخش معروف به ساختمان یادمانی مجموعه‌هایی از اتاق‌های فشرده بدست آمد که به دلیل وجود ورودی‌های باریک و پیدا شدن اثر مهر در کنار ورودی‌های این اتاقک‌ها نشانه کاربرد انبار و کارگاه است (سجادی و مرادی، ۱۳۸۲: ۳۰۰).

مهرها و اثر مهرهای فراوان، اشیای شمارشی و قفل‌های گلی درب، نشان از وجود سیستم اداری و رای نظام مبادلاتی خویشاوندی و رودرو به حساب می‌آید که پیش‌شرط

دولت‌های اولیه است. اثر مهرهای به‌جای مانده از سیستم اداری شهر سوخته نشان می‌دهد که از مهرها برای مهر و موم کردن ظروف و قفل‌های گلی درب اتاق‌ها استفاده می‌شده است (Feroli, 1975). قفل‌های گلی درب را می‌توان به منزله کهن‌ترین شواهد محسوس و عینی گذار تحولی از جامعه قبیله‌ای به جامعه شهری در نظر گرفت (علیزاده، ۱۹۸۷). مهر و موم کردن دهانه ظروف یا درهای انباری در جوامع پیشاتاریخی، حکایت از وجود یک سازمان اجتماعی و اقتصادی پیچیده‌تر دارد. قدرت مرکزی مکانی را برای حفظ و نگهداری کالاها در نظر می‌گیرد. شهر دارای یک حاکمیت مرکزی بوده است که مسائل همگانی اجتماعی را کنترل می‌کردند (سجادی، ۱۳۸۰: ۱۵).

تاکنون هیچ بنایی مبنی بر محل زندگی فرمانروای شهر سوخته یافت نشده است. تدفین‌های اشرافی هم به‌عنوان یکی دیگر از شواهد حضور فرمانروا یا شاه در راس ساختار سیاسی - اداری جامعه تاکنون به‌دست نیامده است (Piperno & Salvatori, 1983). الگوی پراکندگی محوطه‌ها در اطراف محوطه شهر سوخته هم از الگوی سلسله‌مراتب سکونت‌گاهی دولت‌های میان‌رودان تبعیت نمی‌کند که سکونت‌گاه‌ها را نسبت به هم رتبه‌بندی می‌کرد. در اینجا با الگوی استقراری «همسنگ» یا «پایین‌رتبه» مواجه هستیم که در آن سلسله‌مراتب محوطه‌ها «ضعیف» است، یک محوطه بزرگ مرکزی با شماری اقمار کوچک. در حوزه هیرمند الگوی استقراری مبتنی بر شکل‌گیری مراکز بزرگ شهری است که در اطراف آنها روستاهای کوچک فراوانی پراکنده‌اند (عبدی و گنجی، همان: ۵۳).

بر اساس این شواهد، با جامعه‌ای پیچیده روبرو هستیم که در آن تفکیک فضاهای شهری، مهر و موم کالاها و اتاق‌ها، تخصص‌گرایی بالا، تجارت با نواحی دوردست و روابط اقتصادی با محوطه‌های پیرامونی دیده می‌شود. شواهدی از وجود گروه‌های متفاوت سیاسی و قومی وجود دارد که در تدفین متنوع این شهر منعکس شده‌اند. شواهد دیگر نشان می‌دهد که ساختار سیاسی - اجتماعی آن بر عناصر نظام سلسله‌مراتب افقی نیز مبتنی دارد. لذا نظم و ترتیب عمومی شهر در کنار الگوی استقراری غیرمتمرکز نشان از تلفیق دو ساختار عمودی و افقی در شهر سوخته دارد.

۵-۱. مارلیک

عزت‌الله نگهبان سرپرست حفاری‌های مارلیک بر اساس تجزیه کربن، ۱۴ تپه مارلیک را متعلق به دوران میانه قرون ۱۴ تا ۱۰ ق.م می‌داند که در آغاز هزاره دوم ق.م در منطقه مستقر شدند و تا اواخر هزاره دوم ق.م با فرهنگی پیشرفته در سراسر منطقه جنوب دریای خزر و دامنه‌های شمالی کوه‌های خزر حضور داشتند (نگهبان، ۱۳۷۳: ۶۷۰). مطابق کاوش‌های انجام شده، این تپه آرامگاه خصوصی فرمانروایان و شاهزادگان محلی بوده که در این منطقه حکومت می‌کردند (نگهبان، ۱۳۶۸: ۳۳-۲۹). مصون ماندن قبور مارلیک چه در طول دوران چند قرن حکومت آنها و چه پس از مهاجرت و یا از بین رفتن آنها نشان‌دهنده چند نکته است: اول، حکومت‌شان این قدر قدرت داشته که مانع از دستبرد ساکنان به قبور شود. دوم، مهاجرت از مارلیک به قدری سریع و ناگهانی و احتمالا وحشتناک اتفاق افتاده که کسی فرصت بازگشت و سرقت اشیا را پیدا نکرده است. سوم، با توجه به صخره‌ای بودن منطقه و با رشد گیاهان و مخفی شدن قبور، امکان دسترسی به آنها نبوده است (نگهبان، ۱۳۷۶: ۴۵۳).

کورشکین این گورستان سلطنتی را واجد سرنخ‌های مربوط به تمدن هندوایرانی می‌داند (کورشکین، ۱۳۸۱: ۳۷). بررسی‌های نگهبان نشان می‌دهد ثروتمندترین قبور در قله مارلیک در گورستان سلطنتی قرار داشت اما تمامی بخش پست گوهر رود گورستانی بزرگ برای دفن مردم فرودست اجتماعی آن عصر بوده است. قبرهای غنی‌تر از سنگ‌های تماما زرد وارداتی ساخته شده‌اند. مجموعه غنی از جواهرات عمدتاً از قبور زنان به دست آمده است. برخی قبور به خاطر سلاح‌ها و وسایل شکاری درون آن قبور سلحشوران طبقه‌بندی شده است (نگهبان، ۱۳۷۳: ۶۶۳-۶۶۰).

حفریات گورستان‌های تمدن مارلیک نشان می‌دهند که تمدن مارلیک حکومت شاهزادگان محلی بوده است که در آن اقشار مختلف جامعه از جمله زنان دارای هویت اجتماعی مشخص بوده و از امتیاز قبور مستقل و مجزا برخوردار بوده‌اند. بنابراین، به نظر نمی‌رسد که فرمانروای این تمدن از قدرت مطلق برخوردار بوده باشد و ساختار سیاسی افقی محتمل می‌نماید.

۶-۱. گوتی

متون سلسله اول بابل، زیستگاه گوتیان را در زاگرس توصیف می‌کند (لابا، ۱۳۹۱: ۱۱۵). زادوک، گوتیان را همسایه شمالی عیلام در دشت خوزستان (Zadok, 1994: 49). دیاکونوف آن‌ها را متعلق به هزاره سوم و دوم ق.م و یک گروه نژادی در شرق و شمال و شمال غربی لولوبیان می‌بیند (دیاکونوف، ۱۳۸۷: ۱۳۸). طبق روایات اکدی، *انریدا/وازیر رهبر گوتیان در سال ۲۲۰۱ ق.م بر نام‌سین غلبه کرد و بین‌النهرین را تصرف کرد* (گیرشمن، ۱۳۷۴: ۶۷؛ دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۱۳۸). او پس از پیروزی به تقلید از نام‌سین لقب «شاه چهار کشور جهان» را در کتیبه خود انتخاب کرد (Hilprecht, 1910: 20). لشکرکشی گوتیان به بین‌النهرین را باید یک واکنش دانست تا کنش. به‌رغم سخنان تند و خشمگینانه اهالی بین‌النهرینی نسبت به گوتیان که آن‌ها را درنده‌خو، وحشی، مارهای گزنده کوهستان و توهین‌کننده به خدایان معرفی کرده‌اند (Cooper, 1983: 31)، این عمل واکنشی به لشکرکشی‌های شاهان سومر و اکد به کوه‌های زاگرس با هدف گرفتن اسیران به‌عنوان برده بود. فشار مستمر دشت بین‌النهرین، اقوام ساکن زاگرس شامل عیلام، کاسیان، لولوبیان و گوتیان را ناگزیر به اتحاد موقت می‌ساخت و سقوط بابل به‌منزله شیپوری بود برای فراخواندن اقوام ساکن تپه‌ها به پایین (گیرشمن، همان: ۳۹-۳۸). درباره حکومت گوتیان در بابل به دو فهرست پادشاهان آنان برمی‌خوریم. در یک گزارش می‌گوید ۱۲۴ سال بر بابل حکومت کردند و گزارش دیگر ۱۲۵ سال و ۳۰ روز. اما اگر مدت حکومت هر کدام با هم جمع زده شود تنها ۹۱ سال و ۴۰ روز می‌شود و یک باقیمانده ۴۰ ساله بدون توضیح بدست می‌آید (کامرون، ۱۳۶۵: ۳۸ و ۱۸۶). بنابراین، گوتیان از ۲۲۰۰ تا ۲۱۰۰ ق.م یعنی در حدود صد سال بر میان‌رودان فرمان راندند (Potts, 1999: 129). در «فهرست پادشاهان سومر» که اندکی پس از سقوط گوتی‌ها از قدرت، از منابع مختلف تدوین شده است؛ نام ۲۱ تن از پادشاهان قبایل گوتی ذکر شده اما شمار بسیار اندکی از آن‌ها از خود لوح یا کتیبه‌ای برجای گذاشته‌اند (رو، ۱۳۸۱: ۱۶۹). برخی مانند *آندره پارو* معتقدند این قوم فاقد جاه‌طلبی سیاسی بودند و به این اکتفا کردند که در این منطقه حاصلخیز ساکن شوند و در رفاه بسر برند و تعداد پادشاهان آنها (۲۱ نفر) دال بر تغییر و تناوب است، بدین معنا که حکومت مرکزی معین نبوده و در دوران گوتی تحول خاصی صورت نگرفته است (پارو، ۱۳۹۸: ۲۳۳).

فهرست شاهان گوتی اما دارای دو ویژگی است که آنان را از دیگران متمایز می‌کند: مدت بسیار کوتاه سلطنت آنها و توضیح ابتدای فهرست نام‌های ایشان. توضیح مزبور چنین است: «قبیله کوتیان پادشاه نداشت». شاید یک دلیلش این باشد که انریداوایر فاتح بین‌النهرین را به رسمیت نمی‌شناختند (دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۴۵۹). نامش در فهرست شاهان سومری از قلم افتاده است البته بعد از این جمله بلافاصله شاهان گوتی نام برده می‌شوند (همان: ۴۶۰-۴۵۹).

در مورد کوتاهی دوران سلطنت کوتیان، برخی محققان غربی آن را ناشی از جنگ‌های داخلی دانسته‌اند که در رد آن باید گفت اگر چنین بوده چگونه توانستند بر منطقه وسیع سومر و اکد و با درجه تمدنی بالاتر از خود به مدت ۹۱ سال حکومت کنند و چنانچه لوح *اوتوخگال* می‌گوید در اثر بسیج نیروهای آن کشور و به‌دشواری اخراج شوند؟ برخلاف تصویر تاریک بابلیان، فرمانروایی کوتیان استوار و در سراسر کشور آرامش کامل حاکم بود. برای مثال، *ایشاکوی* شهر *اوما* می‌گوید در ایام سپوم پادشاه گوتیان مدت ۳۵ سال این سرزمین از رفاه و آسایش برخوردار بود (Clay, 1916: 11). همچنین، سلطنت‌های کوتاه از لحاظ زمانی واجد نظم کامل بودند. شاهان دوم تا هفتم هر یک ۶ سال سلطنت کردند (به استثنای اینی‌ماباگش که قبل انقضای مدت خویش مرد). بعد، یارلاگاب ۱۵ سال سلطنت کرد سپس از شاه نهم تا دوازدهم بیش از سه سال سلطنت نکردند و از شاه سیزدهم تا شانزدهم هر یک کمتر از دو سال و از هفدهم تا نوزدهم هر یک هفت سال پادشاهی کردند. چنین بنظر می‌رسد که این مدت‌ها تصادفی نیست، با اینکه «قبیله کوتیان شاه نداشت» مطابق رسم قبیلگی برای مدت معینی انتخاب می‌شدند و این مدت شش سال بود. سپس یارلاگاب شاه هشتم کوشید مدت سلطنتش را دوام دهد و ۱۵ سال پادشاهی کرد. بعدها گوتیان نه تنها به اصل انتخاب رهبر (برای مدت معین) بازگشتند بلکه مدت حکومتش را هم نخست به سه سال و بعد به دو سال کاهش دادند. بنظر می‌رسد این واکنش مردم گوتی در قبال نقض عادت مرسوم از طرف یارلاگاب بوده باشد (دیاکونوف، همان: ۱۴۲-۱۴۱).

نکته دیگر اینکه در شرق باستان هر نام جمله‌ای بود در ستای نامدار یا پدرش و به‌ندرت به نام‌های مکرر برخورد می‌شود بویژه یک نام در میان چند خاندان تکرار نمی‌شد. شاهان گوتی برخلاف دیگر شاهان فهرست سومری که خویشاوند یکدیگر معرفی شده‌اند، در

فهرست مذکور قرابتی با هم ندارند. بدین علت تکرار اسامی اینان ممکن است حاکی از آن باشد که شخص معینی بار دیگر هم به رهبری انتخاب شده باشد. از جمله اینگوش (شماره ۲ و شماره ۳ بعد از ۲۳ سال) و یارلاگاب (شماره‌های ۸ و ۱۰) و هایلیکین (شماره‌های ۱۲ و ۱۶) (همان: ۱۴۳).

با توجه به ماهیت انتخابی شاهان گوتی در دوره‌های عمدتاً سه‌ساله و امکان تمدید دوره حکمرانی‌شان، ردپای حضور بزرگان محلی در اداره کشور به‌وضوح مشاهده می‌شود. حاکمان گوتی، هم توسط بزرگان محلی انتخاب می‌شدند و هم توسط آنها عزل می‌شدند. یک اتحاد قبیله‌ای، یک اشراف‌سالاری نظامی ایشان را رهبری می‌کرد و شاه را برای دوره‌ای ثابت اما کوتاه به حکومت برمی‌گزیده است (لابا، همان: ۱۱۵). امری که نشانه قدرت محدود دولت گوتی و ساختار سیاسی افقی آن است.

۷-۱. لولوبی

سرزمین لولوبوم^۱ یا لولوبیان در اسناد تاریخی هزاره سوم ق.م بین‌النهرین، به‌عنوان مردم نواحی کوهستانی شرق توصیف شده است (Parpola, 1970: 228). لولوبونا نخستین بار در متون دوره سلسله‌های اولیه بدست آمده از *تل ابوصلابیخ* و سپس در متون اکدی *تل گیسور* مشاهده می‌شود (Frayne, 1992: 61). کتیبه «نرام سین» اکدی متعلق به قرن ۲۳ ق.م در لوح پیروزی خود در حجاری صخره‌های شهر زور از لولوبیان یاد می‌کند (Boissier, 1919: 157) و متون میخی برجامانده و نقوش برجسته و سنگ‌یادمان‌های کشف شده از حد فاصل بیت آوا در جنوب کردستان عراق تا منطقه سرپل ذهاب حاکی از حکمرانی لولوبیان در میان این نواحی است (Owen, 2000: 820).

اما مهمترین سند راجع به لولوبیان، نقش برجسته *آنوبانی‌نی* پادشاه لولوبی‌ها واقع در بالای صخره مدخل دهکده سرپل ذهاب است. *آنوبانی‌نی* پادشاه لولوبی پای خود را بر دشمنی که بر زمین افتاده، نهاده است. در برابر او رب‌النوع *نی‌نی* ایستاده که یک دست بسوی شاه دراز کرده و در دست دیگر انتهای طنابی را گرفته که هشت اسیر را به‌هم بسته است (گیرشمن، ۱۳۷۴: ۴۱-۴۲). کتیبه اکدی نشان می‌دهد که تاریخ این نقش مربوط به زمان

«نرام سین» است (بهزادی، ۱۳۸۶: ۱۹۵). در نقش برجسته دوم، تصویر رییس محلی با کمانی در دست و دشمنان مغلوب در زیر پادیده می‌شود (گیرشمن، ۱۳۷۴: ۴۱). کتیبه آنوبانی‌نی گرچه نشان‌دهنده گستردگی مرزهای جنوبی لولوبی تا کرانه‌های رودخانه الوند است این توسعه سرزمینی را باید بیشتر حاصل حضور جوامع نیمه‌یکجانشین لولوبی دانست تا ناشی از فعالیت‌های یک نیروی نظامی سازمان یافته و متمرکز که توانسته باشد حضور خود را تثبیت کند (Klengel, 1965). به گواه نقش برجسته آنوبانی‌نی و کتیبه آن، لولوبی‌ها توانسته بودند در یک دوره زمانی هرچند کوتاه حوزه نفوذ خود را به صورتی متمرکز و یکپارچه در مرزهای شرقی میانرودان گسترش دهند و این احتمالاً به کمک یک نیروی نظامی بوده است. در این نقش برجسته، آنوبانی‌نی به مانند یک فاتح بزرگ قدرت را از عشتار‌الهه میان‌رودانی دریافت می‌کند و «در این زمان فرمانروایی قدرتمند است» (Edzard, 1973: 74).

به‌رغم آن که منابع آشوری از علائم تأسیس و قوام دولت در قبایل لولوبی تنها در آغاز هزاره اول ق.م سخن می‌گویند (دیاکونوف، ۱۳۸۷: ب: ۱۳۶)، کتیبه آنوبانی‌نی متعلق به قرن ۲۲ ق.م نمایانگر وجود دولت لولوبی و جامعه طبقاتی در نیمه دوم هزاره سوم ق.م است (Herzfeld, 1932: 183). وجود نقش رئیس محلی در کنار شاه در نقوش برجسته کشف شده این دوران نشان می‌دهد که شخص شاه در اداره حکومت و تصمیم‌گیری‌ها به صورت مستقل عمل نمی‌کرد و دارای قدرت مطلق نبوده است. اومستد می‌گوید در جامعه لولوبی رئیس هر خانواده عضو مجلس مردمی بود و هنوز سازمان آنان تا حدی از آزادی بهره داشت (اومستد، ۱۳۴۰: ۱۸۴-۱۸۳). اشاره به شماری از شاهان ایشان نیز نشان می‌دهد که این قوم دارای حکومت متمرکز نبوده بلکه خود به طوایف کوچکتری تقسیم می‌شدند که توسط امیران و سرکردگان مستقل هدایت می‌شدند و تنها در مواقع اضطرار دست به اتحاد می‌دادند (لابا، ۱۳۹۱: ۱۱۴).

۸-۱. ماننا

مانناها همچون قدرتمندترین پادشاهی غرب ایران در دوره آشور نو، منطقه وسیعی در جنوب دریاچه ارومیه و شمال غرب ایران را شامل می‌شد (Levine, 1972: 113-115). بر اساس مطالعات زبان‌شناسان، عمده ساکنان مناطق ماننایی اقوام حوری‌زبان بودند

(بوهر، ۱۳۸۸: ۶۴). ماناها در آغاز هزار اول ق.م یکی از کوچک‌ترین تشکیلات دولتی لولوبی و گوتی بود (دیاکونوف، ۱۳۸۷: ۱۸۶) اما به‌رغم تشکیل دولت از قرن ۸ ق.م کمتر از دیگر دولت‌های بزرگ آن‌زمان شهرت داشت. این گمنامی بیشتر بدان علت است که هنوز کتیبه‌ها یا سنگ‌نبشته‌هایی از شاهان مانا مکشوف نشده و باید اطلاعات مربوط به این دولت از سالنامه‌های آشوری و اورارتویی کسب شود.

مطابق اسناد آشوری، حمله به مناطق کوهستانی زاگرس همواره در زمره اهداف جنگی شاهان آشور بود. ارتش شلمنسر سوم در سال ۸۴۲ ق.م برای نخستین‌بار با دولت مانایی در جنوب دریاچه ارومیه روبرو شد. گزارش غارت پایتخت مانا، شهر ایزیرتو و دریافت غنائم بی‌شمار، حاکی از ثروت و قدرت اقوام مانا در این دوران دارد (Luckenbill, 1926: 112). همچنین لشکرکشی سال ۸۳۵ ق.م به شمال غرب ایران (Levine, 1972: 7) و حمله سارگن دوم در هشتمین سال حکومتش (Kroll, 2012: 98) که با تعیین حاکم دست‌نشانده بر آنها همراه بود (Luckenbill, 1926/2: 86).

در پایان قرن هشتم و هفتم ق.م ماناها به تدریج قدرت یافته و بر اساس متون آشوری، در دوران ۷۰۴-۶۶۹ ق.م برخی مناطق مرزی آشور را تصرف کردند (Lanfranchi, Grayson, 1996: 76; 2003: 114). این زمان اقتدار دولت مانایی بود تا لشکرکشی سال پنجم حکومت آشوربانیپال که مناطق از دست‌رفته بازپس گرفته شدند و سه شهر مهم مانا محاصره و تخریب گشتند (Luckenbill, ibid: 200). در متون، سال‌های پایانی حکومت آشوربانیپال از دولت مانا یاد نشده است که می‌تواند ماحصل خراج‌گذاری مانا به آشور باشد (ملازاده، ۱۳۸۷: ۱۵).

مدارک موجود درباره سازمان اجتماعی و دولتی مانا نشان می‌دهد که دولت مانا به ایالات «سوریکاش»، «مسی»، «اوئیشدیش»، «آرسیانشی»، «ارشته یانا» و غیره تقسیم می‌شد. نحوه حکومت در پادشاهی مانا به این شکل بود که حکام یا جانشینان نام برده شده در منابع آشوری در رأس این ایالات قرار داشتند و مناصب ویژه اداری کدخدایان یا حاکمان دهکده، سران خانواده یا اجتماعات بومی بودند (گرشوئچ، ۱۳۸۶: ۱۳۹). در تمدن مانا، قدرت پادشاه توسط شورای ریش‌سفیدان محدود می‌شد. طبق متن‌نیشته «سارگن دوم» آشوری، شاه مانا «شخصاً به اتفاق بزرگان و شیوخ و مشاوران و خویشاوندان و حکام و سران اداره‌کننده کشور» در مرز به پیشواز او آمد. آن‌گاه پیش از

آغاز عملیات جنگی، سارگن تقاضا کرد به خاطر توهین‌هایی که به وی شده انتقام گرفته شود و در این مورد هم تقاضای خویش را به اتفاق مشاوران بزرگ کشور خود به عمل آورد (Luckenbill, 1926/2: 86؛ دیاکونوف، همان: ۱۶۶). منظور همان سازمان شورای شیوخ است که ظاهراً از بقایای سازمان جماعت بدوی بود. در ماننا بقایای فراوان از دوران جماعت بدوی در زندگی و رسوم مردم وجود داشت و مردم با فعالیت تمام در حیات اجتماعی شرکت می‌کردند. اگر در دیگر پادشاهی‌ها کودتای کاخ‌نشینان، توطئه حرمسراها و شورش‌های افراد مهم وجود دارد؛ در ماننا، قیام مردم علیه شاه نامقبول خودشان را شاهد هستیم (ایوانف و دیگران، ۱۳۵۹: ۵۴).

۹-۱. عیلام

کهن‌ترین منبعی که در آن نام عیلام ذکر شده متعلق به قرن ۲۷ ق.م (حدود ۲۶۵۰ یا ۲۲۶۰) است که در آن تاریخ مطابق فهرست شاهان سومری، «ان - مبرگیسی» پادشاه نیمه‌افسانه‌ای سلسله اول کیش به عیلام لشکر کشید (Jacobsen, 1939). کهن‌ترین مدرک موجود به زبان عیلامی، کتیبه‌ای متعلق به یک پرسشگاه از جزیره دورافتاده لیان در بوشهر متعلق به اواسط هزاره سوم ق.م است (Koning, 1923: no. 1). کامرون و آمیه از عیلامیان در کنار لولوبیان و گوتیان و کاسیان به‌عنوان یک تبار نژادی نه آریایی و نه سامی، تحت عنوان «زاگرو - عیلامی» یاد می‌کنند (کامرون، ۱۳۸۷: ۱۴؛ آمیه، ۱۳۴۹: ۲). مردم عیلام از ابتدای موجودیت تا سقوط بدست آشور در مبارزه‌ای دائمی با نفوذ قوی بین‌النهرین قرار داشت. اسناد به‌دست آمده از شوش (Scheil, 1929: 59) به خط پیشاعیلامی یا «عیلامی مقدم» نوشته شده‌اند. رستاخیز روح ملی در کتیبه‌های «کوتیک این شوشینک» آخرین پادشاه آن‌ها بر یادبودهای سنگی‌اش انعکاس می‌یابد (هینتس، ۱۳۸۳: ۶۸). نقطه اوج این تجدید نیروی ملی در عهد طلایی عیلام، یعنی زمان شوتروک نهونته اول (۱۲۰۷-۱۱۷۱ ق.م) و پسرش کوتیر نهونته و نوه‌اش شیلهاک این شوشیناک رخ داد (گیرشمن، ۱۳۷۴: ۵۷). شیلهاک خود وارث مشروع و تداوم‌بخش تمامی حکومت‌های سیماش، شوش و انشان می‌دانست (لایا، ۱۳۹۱: ۸۶). او می‌بالد که آنچه را شاهان گذشته ساخته بودند بازسازی کرده، نام‌شان را نقش نموده تا خاطره کارهای آنان در روزگار او زنده بماند (Scheil, 1926: 66). بدین ترتیب، تمام

دوره دو هزار ساله عیلام گواهی است بر نوعی احساس پایدار هویت ملی تاریخی در نزد عیلامیان، پاسخی به برخی پژوهشگران غربی که حکومت عیلام را ثانوی و در نتیجه لشکرکشی‌های اکد و اور می‌انگارند (Potts, 1999: 127).

لذا استمرار هویت ملی تاریخی عیلامیان نه پدیده‌ای گذرا بلکه محصول دو ساختار پایدار سیاسی (فدرال) و اجتماعی (همخون) بود. اسناد داخلی شوش شامل ۹۰۰ لوح گلی قانونی به زبان اکدی حاوی اصول یک قانون اساسی و قواعد توزیع قدرت سیاسی است که از زمان اپرتی تا سقوط امپراتوری در ۶۴۰ ق.م باقی بود (هینتس، همان: ۷۸). مطابق این قانون اساسی، ساختار حکومت در عیلام به صورت «فدرالی» یا حکومت ایالات خودمختار بود (Henrickson, 1987: 211؛ مجیدزاده، ۱۳۷۰: ۷؛ نگاهان، ۱۳۷۳: ۴۸۲) که «هر یک از ایالات آن؛ سوزیان، آران، سیماش، آ نشان و پارسوماش دارای حکومت‌های جداگانه بوده‌اند» (آمی، ۱۳۸۱: ۳). عیلام بزرگ همواره اتحادیه (فدراسیون) قبیله‌ای بود و هر قبیله خدایان خاص خود را حفظ کرده بود. شاهان بزرگ هم از تلاش برای همگون‌سازی کامل پرهیز می‌کردند (لابا، همان: ۵۰).

دو کتیبه از سارگن اکدی حاوی جزئیاتی درباره ساختار حکومتی عیلام است (Barton, 1929: 114, 166) که طی آن فدراسیون عیلام توسط یک قدرت پادشاهی اداره می‌شد و بر یک دسته شاهزادگان دست‌نشانده حکومت داشت. طبق این قانون فدرال، بعد از شاه یک ولیعهد بود که برادر جوانتر و جانشین است و بدین ترتیب، قانون اساسی عیلام بر اساس حقوق برادران یا برادرسالاری بنیان نهاده شده بود. وارث سلطنت نه پسران شاه بلکه برادران او بودند (هینتس، همان: ۷۸). ولیعهدها به‌ندرت کتیبه‌ای از خود به‌جای گذاشته‌اند و در متون رسمی بعنوان «نایب‌السلطنه‌های عیلامی و سیمشکی» نام برده شده است (همان: ۷۹). مقام سوم سلطنت در قانون اساسی به حاکم شوش یعنی شاهزاده شوش اختصاص داده شده بود که پسر ارشد شاه بود. عنوان سومری او سوکل یا نایب‌سلطنت و به عیلامی؛ «ضابط سرزمین یا فرماندار» (هل - منیک) بود (همان: ۸۰).

بدین ترتیب؛ سه نفر پدر، نزدیک‌ترین برادر و پسر ارشد بر عیلام حکومت می‌کردند. این مثلث قدرت تحت عنوان «نظریه حکومت سه‌گانه» نخستین بار توسط جورج کامرون در سال ۱۹۳۶ کشف شد (کامرون، ۱۳۶۵: ۵۶، ۷۰). سلطنت از پدر به پسر نمی‌رسید. نایب‌السلطنه پس از درگذشت شاه به جای او به تخت می‌نشست و پس از جلوس،

می‌بایست با بیوه شاه متوفی ازدواج کند و برادر جوان‌ترش نایب‌السلطنه می‌شد. اگر شاه برادر جوان‌تری نداشت، شاهزاده شوش به مقام نایب‌السلطنه عیلام می‌رسید. با جلوس شاه جدید، حاکم شوش در منصب خود باقی می‌ماند و فقط در صورت مرگ او، شاه عیلام می‌توانست پسر خود را به جای وی بگمارد. اگر شاه پسری نداشت، پسر برادر شاه، شاهزاده شوش می‌شد و اگر او پسر و پسر برادری نداشت، پسر خواهر شاه شاهزاده شوش می‌شد (دیاکونوف، ۱۳۸۷ الف: ۳۰).

نخستین نمونه این حکومت سه‌گانه عیلام به متن کتیبه سارگن اکدی برمی‌گردد که «لوه‌ایشن» پادشاه عیلام فرزند شخصی بنام هیشپ‌راتپ بوده و در فاصله میان این دو شخصی به نام کیکو سیوتمتی به حکومت رسیده که برادرش بوده است (Barton, 1929: 111). در نمونه‌های دیگر می‌توان به کتیبه ریموش اکدی برای فتح شوش، کتیبه کوتیک این شوشیناک در زمان نرام سین، یک اثر مهر از شوش (Schiel, 1926/14: 4,6) و زمان سلطنت کوتیر نهونته یکم در ۱۷۳۰ ق.م با ولیعهدی برادرش لیل‌ایرتش و حاکم شوشی پسر ارشدش «تمپت - آگون» (هینتس، همان: ۸۷) اشاره کرد.

مثلاً قدرت عیلام از یک طرف بر پایه حق وراثت و از طرف دیگر بدلیل لزوم وحدت میان ایالات فدرال پدید آمد. ولیعهد بجای حضور در پایتخت سفرهای منظمی به داخل ایالت‌ها انجام می‌داد که موجب تقویت اتحاد آنها می‌شد. پدر و پسر در شوش می‌ماندند. این حضور همزمان به اختلافات خطرناک منتهی نمی‌شد چون فرمانروا به پسرش در شوش آزادی عمل می‌داد و تصمیماتش در هماهنگی با تصمیمات فرزندش بود (Schiel, 1926/23: 282). در اسناد باقیمانده، هیچ اشاره‌ای به تعرض مهم نسبت به حق وراثت عمو از طرف پسران شاه وجود ندارد (هینتس، همان: ۸۰). ولیعهد پیشین هم در مقابل وسوسه برکناری پسر برادرش پرهیز می‌کرد. در مواردی مانند یکی از شاهان اپرتی به‌عنوان نایب سلطنت بزرگ همراه با دو شاهزاده شوش حکومت کرده، احتمالاً ناشی از بی‌متصدی ماندن مقام به‌دلیل مرگ شاهزاده قبلی بوده است نه جایگزینی تحمیلی. بدین ترتیب در عیلام نظام مادرتباری و حق جلوس بر تخت پادشاهی از طریق نسب مادری برقرار بود (کامرون، همان: ۱۹).

عنصر چهارم نظام حکومتی عیلام، درهم‌تنیدگی آن با فره ایزدی بود (هینتس، همان: ۱۸). در تمدن عیلامی به این فره، کتین گفته می‌شد. پادشاهان عیلام خود را کارگزار زمینی

کیتن الهی می‌دانستند. در نظام حقوقی عیلام قدیم، میان قوانین مذهبی و عرفی تمایزی وجود نداشت. یک کتیبه عیلامی متأخر می‌گوید: «قانونی که خدا این - شوشیناک و شاه شوتروک نهفته دوم برقرار کرده‌اند...» (همان: ۹۵). در سندی قضایی درباره مجازات آمده است: «دبوس ایزد و شاه بر سر او کوفته شود! از قلمروی ایزد و شاه رانده شود» (همان: ۱۲۲). از این مطلب نباید معنای خداانگاری شاهان را تصور نمود. شاهان عیلامی خود را خادم و ابزار دست ایزدان می‌دانستند نه هم‌سنگ آن‌ها (همان: ۱۰۵). براندازی خشونت‌آمیز سه پادشاه متوالی از یک خاندان در پایان عصر عیلام جدید که در عیلام سابقه نداشت علامتی روشن برای سناخرب آشوری بود که آن را نشانه ضعف داخلی بداند (هینتس: ۱۳۷). ورود انبوه آریاییان به فلات ایران و سکونت گزیدن در پارس‌ها در بخش انشان باعث شد عیلام قدیم باز هم کوچک‌تر شود و در زمان سه شاه آخر یعنی اومانونو، شلیهاک این شوشینک دوم و تپتی هومبان این شوشینک دیگر خود را «پادشاه انشان و شوش» نامند (Vallat, 2014).

در نهایت، تمدن دیرینه عیلام به دست آشور بانی‌پال در سال ۶۴۰ ق.م از صفحه روزگار ناپدید گردید، چنان‌که می‌گوید: «تمام خاک شهر شوشان و شهر ماداکتو و شهرهای دیگر را با توبره به آشور کشیدم، و در مدت یک ماه و یک روز کشور عیلام را با همه پهنای آن، جاروب کردم. من این کشور را از چارپایان و گوسپند، و نیز از نغمه‌های موسیقی بی‌بهره ساختم و به درندگان، ماران، جانوران و آهوان رخصت دادم که آن را فروگیرند» (Koning, 1923, No.1؛ کامرون، همان: ۱۵۶).

۲. دولت در تمدن‌های بین‌النهرین

نخستین ساکنان بین‌النهرین، کشاورزان و شکارچیان کمتر سازمان‌یافته‌ای بودند که امروزه بدان «عیب» می‌گویند (پارو، ۱۳۹۸: ۸۹). تحول در بین‌النهرین از زمان مهاجرت ساکنان هلال خصیب طی سال‌های ۶۰۰۰ تا ۵۵۰۰ ق.م به جنوب آغاز شد (ناردو، همان: ۱۱) که برای آن نظریه‌های مختلفی وجود دارد (Rayan & Kramer, 1967: 16). سومریان نخستین کسانی بوده‌اند که در حدود سال ۳۱۰۰ ق.م به سرزمین‌های هموار جنوب شرقی بین‌النهرین قدم نهادند (Lloyd, 1965: 19-20) و با غلبه بر عبیدیان بر اینجا مستقر شدند. آندره پارو موطن اولیه آنان را ماورای دریای

خزر و فراسوی آن می‌داند (پارو، همان: ۹۹؛ ژیران و دیگران، ۱۳۷۵: ۵۷) که در اواسط هزاره چهارم ق.م به بین‌النهرین آمدند (پارو، همان: ۱۲۹).

۱-۲. دولت سومر

تمدن سومر به دو دوره اصلی *اورک* و *اور سوم* تقسیم می‌شود. اورک را معمولاً ۳۵۰۰ یا حتی ۳۲۰۰ ق.م دانسته‌اند (Nissen, 1987). حدود ۲۸۰۰ برای اواخر سلسله قدیم I و حدود ۲۶۰۰ برای آغاز سلسله قدیم III تعیین شده است (Wright, 1980). دوره اور III از ۲۲۳۰+۸۵ تا ۲۳۰۳+۱۰۹ ق.م میلاد است (کرافورد، ۱۳۹۶: ۳۱-۲۹).

در دوره نخست، سرزمین سومر در هزاره ۳ ق.م از چند دولت شهر شامل اور، اورک، نیپور، اریدو، لاگاش، اوما، ارخ، لاسا تشکیل می‌شد که هر کدام شهری مستقل با مرکز اداری خاص خود بود نه واحدهایی خردتر در دل ملت بزرگ‌تر. هر کدام از این شهرها همراه با استقرارگاه‌های اقماری‌شان مقر یکی از خدایان اصلی پانتئون شمرده می‌شد. هر فرمانروایی خود را به مثابه برگزیده خداوند، رهبری به‌حق معرفی می‌کرد (Leick, 2003: 26).

در کنار استقلال، میان این شهرها رقابت هم وجود داشت که موجب اختلافات میان دولت‌شهرهای سومری بود و باعث می‌شد یکی از آن‌ها برای مدتی قدرت یابد. بعد توازن قدرت بهم می‌خورد و دولت شهر دیگری برتری می‌یافت (ناردو، ۱۳۹۷: ۲۱). لذا ویژگی بارز این دوره جابجایی قدرت سیاسی از یک شهر مهم دشت سومر به شهر دیگر است. همواره چندین حکومت مختلف به اجبار در کنار هم حکمرانی می‌کردند زیرا هیچ‌کدام قدرت کنترل تمام منطقه را نداشتند. این نظام بی‌نظم و نیمه هرج و مرج تا ۴۰۰ سال یعنی حمله سارگن اکدی و فروپاشی اورک تداوم یافت (پارو، همان: ۱۲۹).

برجسته‌ترین و غنی‌ترین شهر سومر، *اورک* بود. در دوره اورک، یک نظام رسمی حکومتی کم‌کم ظاهر شد. اساس این شیوه در معبد قرار داشت و کاهنان نمایندگان رب‌النوع در زمین و سلطه سیاسی قابل ملاحظه‌ای داشتند زیرا در نقش رابط مستقیم با خدایان عمل می‌کردند (کرافورد، همان: ۳۵). بتدریج تغییراتی در ساختارهای اجتماعی و سیاسی شکل گرفت. در دوره اورک شاهد ظهور نخستین فرمانروایان غیرمذهبی با اصطلاحات ان، انسی و لوگال (Halla, 1957) به معنای کاهن، فرماندار و شاه هستیم که

در اصل فرماندهان موقتی جنگ‌ها انتخاب شده توسط مقامات معبد بودند. تصاویر هنرمندانه از شخصیت ریش‌داری داریم که نوعی کلاه پاتانی به سر دارد و کاهن نیست. همچنین احتمالاً شرو (Sharru) واژه اکدی به معنای شاه است که آن را در خط هجایی دوره اورک جدید داریم (کرافورد، همان: ۳۳).

این فرمانروایان در دوره سلسله قدیم سومر قدرت مطلقى نداشتند و شواهدی در دست است که نشان می‌دهد در برخی شهرها، انجمن‌هایی متشکل از شهروندان وجود داشته است که باید تصمیمات مهم فرمانروایان را به تصویب می‌رساندند. برای مثال، ساموئل کریمر به قطعه حماسی از داستان «گیلگمش» شاه اورک اشاره می‌کند که در مواجهه با تهدید جنگ یا پذیرش تابعیت «آگه» شاه شهر کیش ناگزیر به کسب تأییدیه یکی از دو مجلس شهر اورک می‌باشد. وقتی گیلگمش موفق به گرفتن تأیید مجلس سالمندان یا بزرگان شهر نمی‌شود، به مجلس جنگاوران یا مردان جوان روی می‌آورد که با اشتیاق به پیشنهاد او مهر تأیید زدند (کرامر، ۱۳۸۳: ۲۷-۲۳).

دوره دوم سومر معروف به «اور سوم» در سال ۲۱۱۴ ق.م توسط اور-نمو تأسیس شد. جانشین او شولگی (۲۲۲۶-۲۲۸۲) به نوسازی اور و سیاست توسعه‌طلبی روی آورد (Myhrman, 1910: 34-39). در نظام سیاسی سومر نو، همانند اکدیان، شاه شخصی مقدس تلقی شد که وظیفه‌اش اجرا نمودن تصمیمات آسمانی بر روی زمین بود. مانند کلاه شاخ‌دار نرام سین، شولگی نیز در زمان حیاتش خدا خوانده می‌شد و اهالی لاگاش به گودآ پس از مرگ مقام خدایی دادند (پارو، همان: ۲۶۸). ظهور فرمانروایان خداگونه اور سوم، دین و دولت را در نظام منسجمی به هم پیوند داد که از مرکز واحدی اداره می‌شد. فرمانروا، کاهن اعظم و در مرحله جدیدتری خدا محسوب می‌شد. بر اثر خدانگاری فرمانروا، دو نیمه حکومت با هم ادغام و همه فعالیت‌های اداری در یک‌جا جمع شدند (کرافورد، همان: ۱۰۸، ۱۲۹). به برکت کشف حدود ۱۰۰ هزار لوحه گلی می‌دانیم کاخ‌ها در کنار معابد برافراشته شدند اما معبد را تحت شعاع خود قرار داده و بر اقتصاد تسلط کامل یافته بود (دوبلويس و وان‌دراسپیک، ۱۳۷۹: ۴۵). کاخ‌هایی که دیوان‌سالاری، املاک و کارگاه‌های خاص خود را داشتند.

اوج‌گیری اقتدار پادشاه در حوزه زمین‌داری قابل مشاهده است. فرمانروای کاخ، زمین‌دار بزرگ بود و اختیار بخش اعظم منبع اصلی حکومت یعنی کشاورزی را داشت به‌طوری

که ابزار تولید دیگر در انحصار معبد نبود. این امر باعث می‌شد موضع سیاسی‌شان را از طریق اهدای زمین به پیروان قابل اعتمادشان تحکیم بخشند (کرافورد، همان: ۲۳۶). تأثیر افزایش اقتدار فرمانروا و تعدیل قدرت معبد در معماری نیز مشهود است. نخستین سازه‌های یادمانی در محدوده‌های مقدسی چون ائنا در اورک متمرکزند که معابد و بناهای غیرمذهبی بزرگی احتمالاً با کارکرد اداری داشت. در حدود سلسله قدیم دوم نخستین بناهای چندمنظوره‌ای می‌بینیم که هیچ شباهتی به معابد نداشتند. در اور سوم بناهایی با درهای عظیم شبیه درهای معابد و اتاق‌های عمومی خوش‌ساخت داریم که احتمالاً مقر فرمانروای غیرمذهبی و دستگاه حکومتی او بود (همان: ۲۳۷). جلوه دیگر تغییر ساخت قدرت در میزان ثروت گورهای سلطنتی اور وضوح می‌یابد. مقامات فرعی‌تر در هزاره سوم جواهرآلات و مهر استوانه‌ای داشتند که با خود به گور می‌بردند و هدایایی برای خدایان می‌ساختند که کاتبان آنها را ثبت می‌کردند. قدیمی‌ترین اشیای هنری از محوطه معبد بدست آمده‌اند؛ اما از نیمه هزاره سوم که گرچه اشیاء در معابد یافت می‌شوند اما عملاً در خدمت بزرگداشت فرمانروا هستند. مانند سنگ یادمان کرکس‌ها که پیشکشی به نینگیرسو اما تجلی قدرت نظامی ائنا توم از لاگاش بود (همان). در نهایت، شکست ایبی‌سین آخرین شاه اور سوم توسط هوتران‌تمتی عیلامی (Schiel, 1926: No. 385) شکست یکی از رب‌النوع‌ها بود. این‌گونه الگوی دولت‌شهرهای کوچک از هم پاشید.

۲-۲. اکد

حکومت استبدادی لوگال زاگری، شاه اورک، در ۲۴۵۰ ق.م از دلایل ظهور سارگن اکدی بود (پارو، همان: ۲۰۳). اکدی‌ها (۲۴۵۰-۲۲۸۵ ق.م) از نژاد سامی بودند که امروزه شامل زبان‌های عبری و عبری است (دوبلويس و وان‌دراسپیک، ۱۳۷۹: ۴۵). نام اکدی از شهر اکده گرفته شده است که قوم سامی از شمال سوریه بدان‌جا کوچیدند (ژیران و دیگران، همان: ۵۷).

سارگن پس از پیروزی بر زاگری بر القاب شاهی خود «استیلا بر چهار اقلیم» را اضافه می‌کند و سرتاسر دشت سومر و حتی زاگرس‌نشینان (Schiel, 1926/ X: 4) برای نخستین‌بار زیر فرمان فاتح اکدی متحد می‌شود. جانشینان سارگن نیز خود را «شاه چهار

ربع مسکون» می‌نامیدند (Hilprecht, 1893, p.1, n.5). سارگن گذشته از فتوحات، نظام حکومتی متمرکز پدید آورد و از پیشرفت دولت‌شهرهای قدیم جلوگیری نمود (کرافورد، همان: ۳۹). بدین ترتیب، سارگن تنها به پادشاهی محلی بسنده نکرد. او خواستار فرمانروایی تمام‌عیار بر کل منطقه بود. او شهروندان پایتخت خود، دوستان شخصی وفادار و شاید اقوام خود را بعنوان کارگزاران خود در دولت‌شهرها گماشت تا از نضج هرگونه سیاست مستقل جلوگیری کند (Saggs, 2000: 70).

در دوره اکد، برای نخستین‌بار قدرت غیرمذهبی بیشترین نفوذ را به دست می‌آورد. سارگن دخترش را نیز به مقام کاهنه اعظم رب‌النوع ماه در اور منصوب کرد. این کار او نمونه سنت‌شکنی در جامعه سومر و نفوذ کاخ به قلمرو معبد بود. این تلاش در زمان نرام‌سین نوه سارگن موفقیت‌آمیز بود. او نخستین پادشاهی بود که مقام خدایی اتخاذ کرد؛ او با این کار همه قدرت کاخ و معبد را شخصا برعهده گرفت. پادشاه نه فقط مقام خدا بلکه رئیس حکومت، رئیس دیوان عالی و کاهن اعظم نیز شد (کرافورد، همان: ۲۳۵). او کلاهخود شاخداری دارد که پیش از آن فقط خدایان بر سر می‌گذاشتند (همان: ۲۸).

۲-۳. بابل

چهار قرن پس از فروپاشی، اور سوم ۲۰۰۰-۱۶۰۰ ق.م به‌عنوان بابل قدیم شناخته می‌شود. بابلیان قومی سامی با زندگی بدوی شبانی بودند (Meyer, 1896: 16) که در اوایل هزاره سوم ق.م از عربستان به کنعان سوریه و سپس بابل وارد شدند و در نزد ساکنان آنجا با عنوان آموری مشهور شدند. بابل قبل از تأسیس پادشاهی سومو-آبوم‌نویع حکومت محلی داشت که وی سنت‌های آن را به ارث برد. فرمانروایان قبلی بابل همان کاهنان اعظم پرستشگاه مردوک بودند (کینگ، ۱۳۸۶: ۱۲۷-۱۲۱).

غلبه عیلامیان بر سلسله اور باعث شد آموریان اعلام استقلال نمایند (Poebel, 1909). سومو‌آبوم، مقام کهنات را به مقام شاهی رساند (Hilprecht, 1893: 5-54). در این مرحله، تسلط بابل بر شهرهای اطراف همچون ایالات تابع پایتخت بود. برای مثال، سومو‌آبوم وضعیت نیمه‌مستقل فرمانروای محلی سیار را تداوم بخشید (کینگ، همان: ۱۳۶). این امر به معنای بازگشت به وضعیت پیشاکدی بود و دولت‌شهرهای بین‌النهرین بار دیگر مستقل و متفرق شدند. بابل قدیم، دوره رقابت‌های شدید و فرصت بقا برای قدرتمندترین

گروه‌ها شد (ناردو، ۱۳۹۷: ۳۳) تا آن‌که کاسیان در ۱۷۴۹ ق.م از زاگرس مرکزی (کامرون، همان: ۷۱) بر بابل فرود آمدند و چهار قرن بر بین‌النهرین حکومت کردند (دوبلوئیس و وان‌دراسپیک، ۱۳۷۹: ۵۷).

به‌رغم نشانه ماندگار کاسیان بر مردمان بابل آگاهی ما درباره تاریخ این قوم اندک است (Olmstead, 1919: 120). یکی از معدود نکات زمان سلطه کاسیان، جایگزینی تدریجی مالکیت جمعی و قبیله‌ای قدیم با نظام مالکیت خصوصی است. فرمانروایان پیشین به علت پیوستگی نژادی با بخش اعظم اتباع خود مایل بودند سازمان‌های قبیله‌ای در سرزمین اصلی خود را محترم بدارند. کاسیان چون چنین پیوستگی نژادی نداشتند در جهت مالکیت خصوصی حرکت کردند (کینگ، همان: ۲۴۰-۲۳۷). این عصر با اسارت کاشتیلاش کاسی توسط توکولتی-نینورتای آشوری به پایان رسید (Luckenbill, 1926: 17).

آموریان بابلی در عصر میانه خود با حمورابی (۱۷۹۲-۱۷۵۰) اوج گرفتند (پارو، همان: ۲۸۸) که «صرفاً به همزیستی ناستوار با همسایگان خطرناکش راضی نبود؛ حمورابی به آرزوی یکپارچه‌سازی سرزمینی عمیقاً شقه‌شقه و تبدیل آن به سرزمینی واحد که در جهان باستان نقشی عمده ایفا کند، تک‌تک رقبایش را ویران کرد» (Kramer, 1967: 52). حمورابی دومین فرمانروای واحد بین‌النهرین متحد شد (ناردو، همان: ۳۸). او تلاش کرد عادات موجود دو تمدن متفاوت را سنجیده و با هم تلفیق کند. از یک طرف، قوانین مبتنی بر تقاص و تلافی پیروان هم‌نژاد سامی خود و از طرف دیگر قوم مغلوب غیرسامی با تمدن عالی‌تر (شی‌یرا، ۱۳۷۵: ۱۰۹). در مجموع، برخورد او در تدوین قوانین بیشتر مذهبی بود تا اداری. تنظیم فهرست شهرها طبق اهمیت نسبی آن‌ها به‌عنوان مراکز دینی تنظیم شده‌اند. نیپور در رأس، اریدو پس از آن و بابل در مقام سوم ذکر می‌شود (کینگ، همان: ۱۵۱). روابط پادشاه با کاهنان بسیار نزدیک بود و نظارتش بر آنها شبیه نظارت بر مقامات قضایی بود. در زمان سومری‌ها همیشه تمایلی از سوی اعضای متنفذ سلسله‌مراتب روحانی برای غصب امتیازات مذهبی پادشاه اعمال می‌شد ولی در زمان آموریان، گردآورندگان خراج دولتی و مذهبی گزارش‌ها را مستقیم به پادشاه می‌فرستادند. نامه‌های حمورابی به استاندار لارسا نمایانگر اعمال نظارت شخصی پادشاه بر کوچکترین جزئیات است (Saggs, 1958: 49).

دوره سوم بابل معروف به کلدانیان یا بابلیان جدید با دوره امپراتوری هخامنشی در قرن ۷ ق.م مصادف است (کینگ، همان: ۲۲۶) که طی آن نواحی شمالی بین‌النهرین دست مادها افتاد و نواحی جنوبی به بابل داده شد. نبوپلر و پسرش نبوکدنصر با تصرف سوریه، فلسطین و اورشلیم به تحکیم دولت نوبابلی پرداختند اما در کتیبه‌های متعددش هیچ چیز درباره این لشکرکشی‌هایشان وجود ندارد و محدود به بازسازی یا احداث معابد و شهرها و قصرها هستند. امری شگفت‌انگیز که نشان‌دهنده تبعیت کلدانیان از دستورات دولت ماد دارد (Winckler, 1901: 2-3).

۴-۲. آشور

کتیبه پیروزی سارگن دوم آشور در تنگی‌ور به سال ۷۰۸ ق.م از «فرمانروای مقدس» سخن می‌گوید که: «سرزمین کارالا را ویران کردم (بند ۱۶)... سرزمین اورارتو... سرزمین ماننا را تاراج کردم (بند ۱۷)... همه سرزمین‌های... را از جمعیت خالی کردم» (بند ۲۲) (فریم، ۱۳۸۵: ۲۶). این کاربرد خشونت و وحشت به‌شکلی نظام‌مند و با افتخار در سالنامه‌های شاهان آشور مستند شده است. جایی که ادد نیراری دوم خود را «بازگون‌کننده شهرها، سوزاننده کوه‌ها» می‌خواند (Luchenbill, 1968/1: 110) و سناخریب در کتیبه پیروزی بابل می‌گوید: «در دل شهر جوی‌هایی کندم و آب جاری ساختم» (Ibid, 1968/2: 152).

چنین گزارش‌هایی از جمله پنج مورد درباره لشکرکشی‌های متعدد شاهان آشور به داخل فلات ایران وجود دارد (Frame, 1999; Tadmor, 1994; Reade, 1995) که درباره شرایط سیاسی دولت آشور گره‌گشا هستند. برای مثال، در لشکرکشی سال ۷۳۷ تیگلات پسله‌سرسوم به ایالت‌ها و شهرهای بسیاری از مرزهای شرقی آشور تا مناطق مرکزی ایران اشاره شده که ساختارهای سیاسی مستقلی داشتند (Radner, 2003: Table 3). همچنین در گزارش لشکرکشی شالمنصر سوم (۸۲۴-۸۵۸ ق.م) به داخل فلات ایران (Luckenbill, 1926: 206). در این گزارش‌ها، دو نکته مستمر یافت می‌شود: یک، استقلال ایالت‌های مادی و دوم، قدرتمندی و تجاوزات متعدد ارتش آشور به سرزمین‌های داخل فلات ایران که با پیروزی‌های متعدد سپاه جنگ‌آزموده و سازمان‌یافته آشوری در برابر جنگاوران قبیله‌ای مادها همراه بود (Lanfranchi, 2003: 79-118).

تنها یک دولت قدرتمند می‌توانست مناطق فتح‌شده را به گونه دقیق و کامل تحت سلطه خود نگه دارد و کارآیی سربازان را در شرایط صلح حفظ نماید. این دولت قدرتمند و مدیریت منضبط آشور در جنبه‌های مختلف قابل تشخیص است. دقت‌ورزیدن در جزئیات ویژگی برجسته تشکیلات اداری آشوریان بود که در دقت و سواس‌گونه و تمیزی کاتبان، گردآوری با حوصله نموده‌ها در تعداد طولی از پیشگویی‌ها و سلیقه در تزئین دقیق کتیبه‌ها آشکار می‌شود (اسمیت، ۱۳۹۰: ۳۶ و ۹۵). اداره کلی امور تنها بر عهده فرمانروا نبود؛ وظیفه دولتی بر یک اساس منطقی آن‌هم در تمامی سطوح سامان‌یافته بود. ریاست و خدمات حسابداری با توجه به لیاقت و کارایی سازمان‌یافته بود. شاه و فرزندان همیشه در حرکت و سفر بودند؛ اما مراسلات مربوط به ایشان هم مرتب و طبقه‌بندی‌شده و در اتاق‌های مربوط به اسناد در دستگاه دیوانی نگه‌داری می‌شد (لابا: ۱۵۴-۱۵۵). نظام حقوقی دولت آشور هم که اساساً ماهیت آشوری داشتند، در ولایات آشوری اعمال می‌شد. نه تنها دولت مرکزی آنقدر قدرتمند بود که این قوانین را اجرا کند بلکه در سراسر بین‌النهرین نیز رسمیت داشت (اسمیت، همان: ۱۸۶).

جدای از موارد مذکور و تلاش پادشاهان آشوری برای ساختمان‌سازی‌های بزرگ مانند شهر جدید دور- شارو کین توسط سارگن (Luckenbill, 1926: 45) یا بازسازی نینوا توسط سناخریب (Ibid, 1968/2: 183) که نشانه ماهیت متمرکز دولت آشور بود، قدرت واقعی و متمایز آشور از دیگر حکومت‌های بابلی و هیتی یا مصری ریشه در ویژگی جمعیتی و شیوه ضمیمه‌سازی‌اش در آسیای غربی داشت (اسمیت، همان: ۵۹ و ۷۹). آشوریان از قدیم نه مجموعه دولت‌شهرها یا نواحی قبیله‌ای، بلکه یک ملت را تشکیل می‌دادند و وحدت مردم حول محور پادشاه وجود داشت. فرمانداران ایالتی افسران و خادمان او بودند. مهمتر از همه، نهادی بنام «لمو» در حمایت از حکومت ملی و مرکزی وجود داشت که تمامی فرمانداران ایالتی را از تلاش برای نصب خویش بعنوان پادشاهان مستقل باز می‌داشت. این مقام تا زمان سقوط این امپراتوری پابرجا بود (همان: ۱۶۰-۱۶۱). تنها تغییر در نظام اداری آشور در اواخر عمر رخ داد که طی آن نواحی ارضی بزرگ‌تر به مناطق اداری کوچک‌تر تقسیم گردید. حکومت هر یک از این مناطق مدلی از حکومت آشور در مقیاس کوچک‌تر بود. تأثیر کلی ناشی از این تغییر اعمال کنترل موثرتر بر امور جزئی حکومت در ولایات دوردست از سوی دولت مرکزی بود

(همان: ۱۶۳). به‌رغم آن‌که قدرت پادشاه از حیث نظری، نامحدود به‌نظر می‌رسید اما بر آن کنترل وجود داشت. کاهنان و غیب‌گویان در معابد خدایان جایگاه ویژه‌ای داشتند و می‌توانستند از هرگونه اقدام نامناسب شاه برای منافع آنها جلوگیری به‌عمل آورند (همان: ۱۶۴). این ساختار سرانجام به‌دست هووخستره مادی در ۶۱۵ ق.م فروپاشید، چنان‌که در یکی از گاه‌شماری‌های بابل آمده: «از دجله پایین آمد، در برابر آشور اردو زد، شهر را تسخیر کرد» (Luckenbill, 1926: 418).

نتیجه‌گیری

نتایج به‌دست آمده از مطالعه تطبیقی دولت در تمدن‌های بومی فلات ایران و حوزه بین‌النهرین بیانگر این نکته است که دولت در فلات ایران بیشتر گرایش به ساختار سیاسی افقی دارد. اهمیت بزرگان و کاهنان و حتی زنان در شهادت با ساخت مجسمه‌های آن‌ها و نحوه تدفین با اشیای درون گور نمایانگر وجود طبقات اجتماعی مشخص در کنار نهاد قدرت است. نظیر همین مطلب با مدارک کم در سیلک کاشان و گورستان‌های مارلیک هم دیده می‌شود که در آن‌ها طبقات مختلف جامعه از جمله نظامیان و زنان اجازه تشخیص می‌یابند. شهر سوخته ترکیبی از دو نوع ساختار افقی و عمودی دارد. نظام اداری توأم با مهرهای فراوان و تقسیم‌بندی ساختمان‌ها و آبرسانی منظم در کنار بناها و انبارهای عمومی نشانه‌های یک ساختار متمرکز است که با الگوی استقرار «هم‌سنگ» گرایش به ساختار افقی می‌یابد. گوتیان با فهرست ۲۱ فرمانروا در مدت ۹۱ سال و زمان حکومت محدودشان که البته عنوان شاهی هم ندارند نمونه‌ای خاص در ساختار سیاسی افقی و انتخابی هستند. وجود رئیس محلی در کنار آنوبانی‌نی می‌تواند نشانه مشارکت در قدرت شاه لولوبیان باشد و ماناها هم به‌رغم زمان کم حضور سیاسی‌شان با تقسیم قدرت و مشارکت اجتماعی توده مردم شناخته می‌شوند. دولت در تمدن عیلام به‌طور مشخص ماهیتی غیرمتمرکز داشت و در قالب یک ساختار سیاسی فدرال و حکومت سه‌گانه نه پدیده‌ای ثانوی بلکه برای دو هزارسال موجودیتی ساخت‌مند یافته بود که از بنیان‌های اجتماعی لازم برخوردار بود.

در حوزه بین‌النهرین، دوره نخست سومر معروف به عصر اورک با پراکندگی قدرت و استقلال دولت‌شهرهای سومری همراه بود که به‌تدریج از یک شاه-کاهن به سمت

فرمانروای غیرمذهبی و سلطه کاخ بر معبد حرکت نمود. در دوره اور سوم شاهد تغییر از تقسیم به سمت تمرکز قدرت سیاسی هستیم که بیش از گذشته ماهیت غیرمذهبی دارد. دولت اکدی نماد بارز ساختار عمودی و البته مذهبی است که هر دو در دستان شاه تجمیع می‌شود. تمدن بابل سرنوشتی مانند سومریان دارد. در دوران بابل قدیم شاهد احیای نظام دولت شهری سومری هستیم که با ظهور حمورابی در عصر بابل میانه به سمت تمرکز قدرت دولتی حرکت می‌کند و در این راه بر کاهنان مذهبی تسلط دارد و دولت آشور همان اکدیان از ماهیت سیاسی متمرکز و خصلت واحد ملی برخوردار است که در کنار تشکیلات منظم و سازمان‌یافته اداری به نمونه یک ساختار سیاسی عمودی مشابهت دارد. در مجموع، ساختار سیاسی دو حوزه تمدنی فلات ایران و بین‌النهرین را می‌توان حامل دو سنت متمایز سیاسی تحلیل کرد که در قالب دو نمونه برجسته عیلام و آشور قابل تحلیل است، آن‌چنان‌که اولی مبتنی بر تقسیم قدرت و دومی مبتنی بر تمرکز قدرت بود.

منابع

الف - فارسی

- آمیه، پیر، (۱۳۸۱۹)، *تاریخ عیلام*، ترجمه شیرین بیانی، تهران: دانشگاه تهران.
- اسکاچپول، تدا، (۱۳۸۸)، *بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی*، ترجمه هاشم آقاجری، تهران: مرکز.
- اسکندری، نصیر و دیگران، (۱۳۹۵)، «استقرارهای پیش از تاریخ دشت لوت»، *مطالعات باستان‌شناسی*، دوره ۸، شماره ۲.
- اسمیت، سیدنی، (۱۳۹۰)، *تاریخ جهان باستان کمبریج (امپراتوری آشور)*، ترجمه تیمور قادری، تهران: مهتاب.
- اومستد، آلبرت، (۱۳۴۰)، *تاریخ شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه محمد مقدم، تهران: ابن‌سینا.
- بشیریه، حسین، (۱۳۷۴)، *جامعه‌شناسی سیاسی و نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی*، تهران: نی.
- بوهمر، راینر میخائیل، (۱۳۸۸)، «ویژگی‌های قومی و شهرهای مانا»، ترجمه فرانک بحرالعلومی، *باستان‌پژوهی*، سال چهارم، شماره ۷.
- بهزادی، شیرین، (۱۳۷۳)، *قوم‌های کهن در آسیای مرکزی*، تهران: طهوری.
- پاتس، دانیل. تی، (۱۳۸۵)، *باستان‌شناسی ایلام*، ترجمه زهرا بایستی، تهران: سمت.
- پرویز، عباس، (۱۳۹۰)، *تاریخ سرزمین ایران*، تهران: نگاه.
- حاکمی، علی، (۱۳۸۵)، *گزارش هشت فصل بررسی و کاوش در شهداد (دشت لوت)*، تهران: سازمان میراث فرهنگی.
- حاکمی، علی، (۱۳۵۱)، «کاوش‌های حاشیه دشت لوت (کشف تمدن پیش از تاریخ در خبیص شهداد)»، *هنر و مردم*، شماره ۱۲۶.
- دیاکونوف، ا.م، (۱۳۴۵)، *تاریخ ماد*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- دیاکونوف، ا.م، (۱۳۸۷ب)، «ماد»، *تاریخ ایران دوره ماد*، ایلیا گرشویچ، ترجمه بهرام شالگونی، تهران: امیرکبیر.
- دیاکونوف، ا.م، (۱۳۸۷الف)، «عیلام»، *تاریخ ایران دوره ماد*، ایلیا گرشویچ، ترجمه: بهرام شالگونی، تهران: جامی.
- رو، ژرژ، (۱۳۸۱)، *سرگذشت عراق باستان*، ترجمه عبدالرضا مهدوی، تهران: پیکان.

ژیان، ف. و دیگران، (۱۳۷۵)، *اساطیر آشور و بابل*، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: فکر روز.

سید سجادی، سید صادق، (۱۳۸۰)، «گل‌نوشته دوران آغاز ایلامی شهر سوخته»، *علوم انسانی* دانشگاه سیستان، س ۵، ش ۱۵.

سیدسجادی، سید منصور، مرادی، حسن، (۱۹۸۲)، *مجموعه کاوش در شهر سوخته، منطقه مسکونی: گمانه‌های OYG-OYF-OYK*، گزارش‌های باستانشناسی ۷، تهران: پژوهشکده باستانشناسی.

شادجو، سمیه، (۱۳۶۸)، «تمدن آتا، جیرفت کهن»، *مجله هنر*، شماره هفتاد و دوم.

شی‌یرا، ادوارد، (۱۳۷۵)، *الواح بابل*، علی‌اصغر حکمت، تهران: علمی و فرهنگی.
عبدی، کامیار، گنجی، شادی، (۱۳۹۶)، «بررسی ساختار سیاسی - اجتماعی جامعه شهر سوخته در هزاره سوم پیش از میلاد»، *جامعه‌شناسی تاریخی*، پائیز و زمستان، دوره ۹، شماره‌های ۲، ۶.

علیزاده، عباس، (۱۳۸۷)، *شکل‌گیری حکومت عشائری و کوهستانی عیلام*، شهرکرد: انتشارات اداره کل میراث فرهنگی چهارمحال و بختیاری.

علیزاده، عباس، (۱۳۹۱)، «روند پیچیدگی اجتماعی و سیاسی در جهان عیلامی»، *پیام باستان‌شناسی*، سال نهم، بهار، شماره هفدهم.

کابلی، میرعابدین، (۱۳۶۹)، «روابط فرهنگی و بازرگانی شهداد و منطقه ترکستان در هزاره سوم»، *مجموعه مقالات کرمان‌شناسی*، کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.

کابلی، میرعابدین، (۱۳۷۶)، «گزارش دهمین فصل کاوش گروه باستان‌شناسی دشت لوت در محوطه باستانی شهداد»، *گزارش‌های باستان‌شناسی* (۱)، تهران: سازمان میراث فرهنگی.

کامرون، جورج، (۱۳۶۵)، *ایران سینه‌دم تاریخ*، در ترجمه حسن انوشه، تهران: علمی و فرهنگی.

کاوینگتون، ریچارد، (۱۳۸۶)، «جیرفت چه بود؟»، ترجمه آذین خشنود شریعتی، *آینه خیال*، ماهنامه فرهنگستان هنر، سال ۱، شماره ۲، ۳۶-۴۱.

کرافورد، هریت، (۱۳۹۶)، *سومر و سومریان*، ترجمه زهرا باستی، تهران: سمت.

کرامر، سیمونل، (۱۳۸۳)، *الواح سومری*، ترجمه داود رسایی، تهران: علمی و فرهنگی.

کرتیس، جان، (۱۳۷۸)، *ایران کهن*، ترجمه: خشایار بهاری، تهران: کارنگ.

- کورشکین، ج.ن، (۱۳۸۱)، «پژوهش باستان‌شناختی آریاییان خاور نزدیک و گورستان مارلیک در شمال ایران»، ترجمه علی‌اکبر وحدتی، *باستان‌پژوهی*، شماره ۹، صص ۳۸-۳۳.
- گرشویچ، ایلیا، (۱۳۸۷)، *تاریخ ایران دوره ماد*، ترجمه: بهرام شالگونی، تهران: جامی.
- گیرشمن، رومن، (۱۳۷۴)، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه: محمد معین، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- گیرشمن، رومن، (۱۳۷۹)، *سیلک کاشان*، ترجمه اصغر کریمی، تهران: سازمان میراث فرهنگی.
- لایا، رنه، (۱۳۹۱)، «عیلام و ایران غربی ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ ق.م»، ترجمه تیمور قادری، *تاریخ جهان باستان کمبریج (عیلام - بین‌النهرین شمالی و سوریه)*، تهران: مهتاب.
- لیتل، دانیل، (۱۳۷۳)، *گونه‌های تبیین اجتماعی: مقدمه‌ای بر فلسفه علوم اجتماعی*، ترجمه مجید محمدی، بابلسر: کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه مازندران.
- فرای، ریچارد، (۱۳۸۳)، *میراث باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.
- فریم، گرنت، (۱۳۸۵)، «کتیبه سارگن دوم آشوری در تنگی‌ور»، ترجمه عالم نعیمی، *آموزش تاریخ*، دوره ۷، شماره ۳، صص ۲۸-۲۴.
- ماهری، محمودرضا، (۱۳۷۹)، *تمدن‌های نخستین کرمان*، کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.
- محسنی، محمدرضا، (۱۳۸۹)، *پان ترکسیم، ایران و آذربایجان*، تهران: سمرقند.
- مجیدزاده، یوسف، (۱۳۸۲)، *جیرفت کهن‌ترین تمدن شرق*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مجیدزاده، یوسف، (۱۳۸۶)، *تاریخ و تمدن ایلام*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- مجیدزاده، یوسف، (۱۳۹۲)، *تاریخ و تمدن بین‌النهرین*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- محمودیان، بهنام (۱۳۸۰)، «ارتباط سیاسی و اقتصادی تمدن‌های ایلام و بین‌النهرین در ادوار قبل از میلاد»، *فرهنگ ایلام*، شماره ۵ و ۶.
- ملازاده، کاظم، (۱۳۸۳)، *باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی مانا*، پایان‌نامه دکتری، دانشگاه تربیت‌مدرس.
- ملازاده، کاظم، (۱۳۸۷)، «تاریخ سیاسی مانا»، *دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، دانشگاه تهران، شماره ۱۸۶-۴، صص ۲۰۱-۲۲۵.

واندنبرگ، لویی، (۱۳۴۸)، *باستان‌شناسی ایران باستان*، ترجمه عیسی بهنام، تهران: دانشگاه تهران.

ناردو، دان، (۱۳۹۷)، *بین‌النهرین باستان*، ترجمه سهیل سمی، تهران: ققنوس.
نگهبان، عزت‌الله، (۱۳۶۸)، *ظروف فلزی مارلیک، حفاری مارلیک*، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.

نگهبان، عزت‌الله، (۱۳۷۳)، «حفاری‌های زاغه، هفت تپه، مارلیک و تأثیر آن بر باستان‌شناسی ایران»، *ایران‌نامه*، پاییز، شماره ۴۸، صص ۶۷۲-۶۴۹.

نگهبان، عزت‌الله، (۱۳۷۶)، *شوش یا کهنترین مرکز شهرنشینی ایران*، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.

نیکولسکی، آ و دیگران، (۱۳۹۰)، *تاریخ جهان باستان: شرق*، ترجمه: محمد باقر پرهام، تهران: فردوس.

هیئتس، والتر، (۱۳۸۳)، *دنیای گمشده عیلام*، ترجمه فیروز فیروزنیا، تهران: علمی و فرهنگی.

یانگ، کایلر، (۱۳۸۵)، «از برآمدن عیلامیان تا برافتادن هخامنشیان»، ترجمه یعقوب آژند، *ایران باستان*، تهران: مولی، صص ۵۲-۱.

ب. انگلیسی

- Barton, G.A, (1929), *The Royal Inscriptions of Summer and Akkad*, New Haven.
- Boissier, R.A, (1919), "Inscription de Naram-Sin", *Revue d'Assyriologie et d'archéologie orientale*, Vol. 16, No. 3, pp. 157-164.
- Cooper, J.C, (1983), *The curse of Agade*, Baltimore and London.
- Clay, Albright, (1916), "Miscellaneous Inscriptions", *Yale Oriental Series*, Babylonian Text, Vol. I, No. 13, pp. 17-54.
- Demarrais, Elizabeth, (2005), "Organization of Societies", in *Archaeology: The Key Concepts*, Colin Renfrew and Paul Bahn (Eds.), Routledge: pp. 143-7.
- Edzard, D.O, (1959), 'Neue Inschriften zur Geschichte von Ur III unter Susuen', *Archiv fur Orientforschung* 19, p. 60.
- Edzard, D.O, (1973), "Zwei Inschriften am Felsen von Sar-i-Pül-i-Zohāb: Anubanini 1 und 2," *AfO* 24, pp. 79-77.
- Feroli, P., Fiandra, E. & S. Tusa, (1975), "Stamp Seals and Functional Analysis of Their Sealings at Shahr-I Sokhta II-III", In *South Asian archaeology*, J. E. Van Lohuizen-De Leeuw (Ed.), Leiden, E. J. Brill, pp. 7-31.
- Flannery, K. V, (1995), "Prehistoric Social Evolution", In *Research Frontiers in Anthropology*, C. Ember, M. Ember (Eds.), Prentice- Hall, Englewood Cliffs, New Jersey, pp. 1-26.
- Frame, G, (1999), "The Inscription of Sargon II at Tang-i Var", *Orientalia* (New Series) 68, pp. 31-57.

- Frayne, D.R, (1992), *The Early Dynastic List of Geographical Names*, AOS 74, New Haven.
- Fried, Morton H, (1967), *The Evolution of Political Society*, New York: Random House.
- Glassner, Jean-Jacques, (2004), *Mesopotamian Chronicles*, Atlanta: Society of Biblical Literature.
- Grayson, A.K. (1996), *Assyrian Rulers of the Early First Millennium B.C. II, (858-745 B.C)*, The Royal Inscription of Mesopotamia, Assyrian Period 3, Toronto, London.
- Grayson, A.K., and Novotny, J, (2012), *The Royal Inscription of Sennacherib, King of Assyria (404-681 BC) Part 1*, The Royal Inscriptions of Neo-Assyrian Period, Vol. 3/1, Winona Lake, Indiana, Eisenbrauns.
- Hakemi, A. (1997), *Shahdad: Archaeological Excavations of a Bronze Age center in Ira*, Rome: ISIAO.
- Hallo, W.W, (1957), *Early Mesopotamianroyal Titles*, New Haven.
- Henrickson, R, (1987), *Godin III and the Chronology of Central Western Iran ca. 2600-1400 B. C.* in: Hole, F., (ed.), *The Archaeology of Western Iran*, Washington DC: Smithsonian Institution Press, pp. 205-227.
- Herzfeld, E, (1932), *Iran in the Ancient East*, Berlin.
- Hiebert, F. T. & Lamberg-Karlovsky, C. C, (1992), "Central Asia and the Indo-Iranian Borderlands", *Iran*, 30, pp 1-15.
- Hilprecht, H. V, (1893), "Old Babylonian Inscriptions", *American Philosophical Society*, Vol. 18, No. 1.
- Hilprecht, H.V, (1910), *Earliest Version of the Deluge Story*, Philadelphia: University of Pennsylvania.
- Jacobsen, Th, (1939), *The Sumerian King List*, Chicago: University of Chicago.
- Johnson, A. & T. Earl, (2000), *The Evolution of Human Societies*, Stanford: Stanford University Press.
- Klengel, H. (1965), "Lullubum: Ein Beitrag zur Geschichte der altvorderasiatischen Gebirgsvölker", *Mitteilungen des Instituts für Orientforschung* 11, pp. 349-71.
- Koning, F.W, (1923), *Corpus Inscriptionum Elamitarum, I. Die altelamischen Texts, Tafeln.*, Hanover, No. 1.
- Kramer, Samuel N, (1967), *Cradle of Civilization*, New York: Time.
- Lanfranchi, G. B (2003), "The Assyria Expansion in the Zagros and the Local Ruling Elites," in: G. B. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger (ed.), *Continuity of Empire (?) Assyria, Media, Persia, Padova*, pp. 79-118.
- Leichty, E, (2011), *The Royal Inscriptions of Esarhaddon, King of Assyria (680-669 BC)*, the Royal Inscriptions of Neo-Assyrian Period, Vol. 4, Winona Lake, Indiana, Eisenbrauns.
- Leick, Gwendolyn, (2003), *Babylonians*, London: Routledge.
- Levine, L. D, (1972), *Two Neo-Assyrian Stelae from Iran*, Royal Ontario Museum, Art and Archaeology, Occasional Paper XXIII, Toronto: Royal Ontario Museum, Thorn Press.
- Lloyd, Seton, (1965), *The Art of Ancient Near East*, London: Thames and Hudson.
- Luckenbill, D.D, (1926-1927), *Ancient Records of Assyrian and Babylonia*, Vol I & II, Chicago: The University of Chicago Press.
- Madjidzadeh, Y, (2011), *The Six Seasons of Excavations at KonarSandal: Jiroft*, Programme-Final, Accessed August 04, 2011, <http://www.arch.cam.ac.uk>.
- Maisels, Charles, (2010), *The Archaeology of Politics and Power: Where, When, and Why the First States Formed*, Oxford: Oxbow Books.

- Meyer, S, (1896), *The Dawn of History*, pp. 16 ff., 104 ff.
- Myhrman, David, (1910), *Sumerian Administrative Documents*, Vol. III, Part 1, Philadelphia: University of Pennsylvania pp. 34-39.
- Nissen, H.J. (1987), "The Chronology of the Proto- and Early Historic Periods in Mesopotamia", In *Chronologies du Proche Orient*, ed. O. Aurenche et al., 607-614, BAR International Series 379 (ii), Oxford.
- Olmstead, A. T. (1919), "Kashshites, Assyrians, and the Balance of Power", *AJSL*, XXXVI, pp. 110-125.
- Owen, D, (2000), "The Royal Gift Seal of Silluš-Dagan, Governor of Simurru," in S. Graziani (ed.), *Studi sul Vicino Oriente Antico, dedicati alla memoria di Luigi Cagni*, Napoli, Istituto Universitario Orientale, 815-846.
- Piperno, M & Salvatori, S, (1983), "Recent Results and New Perspectives from the Research at the Graveyard of Shahr-i Sukhta, Sistan, Iran", *Annali. Istituto Orientale di Napoli Roma*, 43/2, pp. 173-191.
- Parpola, S, (1970), *Neo-Assyrian Toponyms*, Neukirchen-Vluyn, Alter Orient und Altes Testament 6.
- Poebel, Arno, (1909), *Babylonian Legal and Business Documents*, Pennsylvania: University of Pennsylvania.
- Potts, D.T, (1999), *The Archaeology of Elam, Formation and Transformation of an Ancient Iranian State*, Cambridge University Press.
- Radner, Karen, (2003), "An Assyrian View on the Medes", *Continuity of Empire (?): Assyria, Media, Persia*, Lanfranchi, G.B and others, (Eds), Padova, pp.37-64.
- Rayan William & Pitman, Walter, (1998), *Noah's Flood: The New Scientific Discoveries About the Event That Changed History*, New York: Simon and Schuster.
- Reade, J. E. (1995), "Iran in the Neo-Assyrian Period", In: Liverani, M. (ed.), *Neo Assyrian Geography*, (Quaderny di Geografia Storica, 5), Roma, pp. 31-42.
- Saggs, H.W.F, (1958), *The Nimrud Letters*, Part IV, The Urartian Frontier, Iraq.no.20
- Saggs, H.W, (2000), *Babylonians*, Berkeley: University of California Press.
- Sajjadi, M. M., S, (2003), Excavation at Shahr-I Sokhta, *Iran XL*: 21.
- Sahlins, M, (1963), "Poor man, Rich man, Big man, Chief: Political Types in Polynesia and Melanesia", *Comparative Studies in Society and History*, 5 (3): 285-303.
- Service, Elman R, (1962), *Primitive Social Organization*, New York: Random House.
- Scheil, V, (1929), "Documents et arguments", *Revue d' Assyriologie*, 26: 1 ff.
- Tadmor, Hayim, (1994), *The Inscriptions of Tiglath-Pileser III king of Assyria*, The Israel Academy of Sciences and Humanities, Jerusalem.
- Tosi, M, (1976), "A Topographical and Stratigraphical Periplus of Sahr-e Suxteh", *Proceedings of the IVth Annual Symposium on Archaeological Research in Iran*, pp. 130-158.
- Vallat, F, (2003), "L' Origine orientale de la Ziggurat", *Dossiers d'Archéologie*, Tehran, No. 28.
- Waters, M.W, (1997), *A Survey of Neo Elamite History*, Ann Arbor: UMI.
- Winckler, Hugo, (1901), "Himmels und Weltbild der Babylonier als Grundlage der Weltanschauung und Mythologie Aller Volker", in *Der alte Orient*, III.
- Wright, Henry T, (1980), Problems of Absolute Dating in Protohistoric Mesopotamia, *Paleorient* 6: 93-97.

۱۷۸ | فصلنامه دولت پژوهی | مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی | سال ششم | شماره ۲۵ | بهار ۱۴۰۰

Zadok, R, (1994), "Elamites and other Peoples from Iran and the Persian Gulf Region an Early Mesopotamian Sources", *Iran* 32, P.P. 31-51.